

عنوان

علل صعوبت عمل بعد از حصول علم - (ادامه)

چکیده

پس از آنکه بعضی از عوامل را در تصمیم گیری بعنوان عنصر اصلی جنگ شناختی بررسی کردیم و دانستیم که در این جنگ از یک طرف دشمن در پی تاثیر گذاری در اراده و تصمیم فرد است و از طرفی نهاد و فطرت حق گرای انسان با آن مقابله میکند و همچنین در یافتیم که در این راه با مشکلات و سختیهای برای انجام و عمل صحیح از یک طرف و سهولت انجام خطا و اشتباه از طرف دیگر روبرو هستیم

اکنون بیشتر به موضوع علل صعوبت عمل بعد از آنکه انسان به علم لازم دستیابی پیدا کرده است میپردازیم

واقعیت این است که علم و حکمت نظری بدون مرحله بروز عمل یک مرحله کامل ناقص و ابتر است و بنابراین بایستی علل سختی پرداختن به عمل واراده و عزم و تصمیم را بعد از آنکه حتی عقل به درستی و صلاح آن گواهی میدهد بیشتر بررسی نمائیم تا با شناخت این عوامل بازدارنده، بتوانیم از سد آنها عبور کرده به آنچه تکلیف و ارزش عنصر انسانی است یعنی اراده و عمل حق گرا برسیم .

عمدتاً این عوامل به عناصر نفسانیت ، هوا ، میل، هوس و شیطان و وسوس او بر میگردد . که تا حدودی بدان میپردازیم.

واژه های کلیدی

تعقل ، تجرد، شیطان، لجبازی، استکبار

مطلب اول این است که چطور علم چون محلّ ابتلای ما حوزویان هم هست چطور علم به عمل نمیشیند آدم یا علمش ضعیف است یا اگر علمش قوی و صددرصد بود حتماً عمل میکند چطور میشود ﴿جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ [۸] بشود یک، چطور میشود ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾ دو، این دوتا آیات چطور توجیه میشود که آدم صددرصد مطلبی را بفهمد ولی عمل نکند حتماً در علم مشکلی هست. پاسخ این مسئله این است که علم امیر اندیشه است یعنی بخش حس را آن علم برهانی رهبری میکند، بخش وهم را، بخش خیال را همه تعارضات را آن یقین علمی تأمین می کند چون فرمانروای بخش اندیشه با همه زیرمجموعه‌های که دارد علم است اما انسان تنها اندیشه نیست بخش وسیعی از انسانیت انسان را آن انگیزه تشکیل میدهد علم پنجاه درصد حرف را میزند کار به دست علم نیست کار به دست انگیزه است صددرصد میداند خدا گفته ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ [۹] علم برای سخنرانی خوب است، برای درس گفتن خوب است، برای تألیف خوب

است، برای تصنیف خوب است، برای پژوهش خوب است، برای تحقیق خوب است اما وقتی از مدرسه بیرون رفته نامحرم را دیده این چشم را ببندد این از علم ساخته نیست این از ایمان ساخته است علم پنجاه درصد است خیلی هنر داشته باشد پنجاه درصد کار را انجام بدهد علم، امیر بخش ادراکات است و لاغیر رهبر بخش عمل آن محبت است و عقل عملی است که «به يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ وَ يُكْتَسَبُ بِهِ الْجَنَانُ» [۱۰] اگر انشاءالله آن عقل عملی بود رهبر عمل، امام عمل، مسئول عمل آن عقل بود با این علم هماهنگ است این میشود عالم عادل اما اگر عقل نبود «ما عُبِدَ بِهِ

الرحمن و اکتسب به الجنان» نبود امامت بخش عمل را سقیفه به عهده میگیرد نه غدیر، شهوت به عهده میگیرد و غضب آنوقت این شهوت و غضب همیشه چالش دارند با علم این جهاد درونی شروع میشود اینکه میگویند جهاد اکبر، جهاد اکبر ما چون آن جهاد اکبر را ندیدیم این جهاد اوسط را معمولاً در کتابهای اخلاقی ما میگویند جهاد اکبر آن روایتی هم که وارد شده است وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود شما از جهاد اصغر در آمدید وارد جهاد اکبر میشوید این برای تفهیم آن سرباز و آن نیروی مخاطب بود وگرنه اینها که جهاد اکبر نیست اینها جهاد اوسط است یعنی آدم خوب شدن، در حدّ شیخ مرتضی انصاری شدن، در حدّ بحر العلوم شدن اینها جهاد اوسط است جهاد اکبر آن است که کسی از شیخ انصاری به بعد بخواهد بالا برود بگوید من آدم خوبم، تقوا برای من حل شد، عادل صددرصدم، متقی صددرصدم یقین دارم بهشت حق است، یقین دارم جهنم حق است ولی میخواهم بهشت را ببینم اینجا مرز بین حکمت است و عرفان، مرز بین عقل است و قلب دعوا از اینجا شروع میشود او میگوید نرو سخت است، این میگوید من باید بروم. جهاد اکبر بین حکمت است و عرفان، بین عقل است و قلب نه بین عقل و نفس چون آن محدوده تقریباً کسی به سراغ آن محدوده نمیرود ما این آدم خوب شدن را میگوییم جهاد اکبر این جهاد اوسط است، خب بنابراین اگر کسی عالم شد این فقط میتواند سخنران خوب باشد، مدرّس خوب باشد، مصنّف خوب باشد، مؤلف خوب باشد، پژوهشگر خوب باشد، حتی مرجع خوب باشد همین اما پنجاه درصد قضیه تأمین است مگر انسان با علم زنده است این میشود فرشته پنجاه درصد دیگر را آن انگیزه رهبری میکند جنگ بین اینها هست با اینکه عالماً عامداً دروغ میگوید، عالماً عامداً برای او روشن است که رشوه محرّم است شرعاً اینکه تردید ندارد اما میگیرد سرّش این است که این علم هیچ کاره است علم قوّه مقننه دستگاه درونی است مجریه آن عقل عملی است کار به دست دیگری است این قانونشناس خوبی است نه قانونگذار قانون را ذات اقدس الهی وضع میکند این میخواهد تحلیل کند، تبیین کند، تشریح کند، تحریر کند بله خیلی ماهر است اما وقتی میخواهد عمل بکند دستش میلرزد مثل همان مثالهایی که قبلاً زدیم کسی چشمش خیلی خوب است خوب میبیند اما میخواهد این بار را بردارد دستش فلج است یا این راه را برود پایش فلج است مگر با چشم آدم به مقصد میرسد یا با گوش به مقصد میرسد با چشم و گوش راه آن صراط مستقیم را خوب تشخیص میدهد اما رفتن برای دست و پا است اینکه میبینیم عالم بیعمل کم نیست برای اینکه از علم کاری ساخته نیست علم فقط برای درس گفتن خوب است اما رفتن برای آن «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» است جهاد و جنگ و چالش و

درگیری از اینجا شروع میشود. ائمه(علیهم السلام) همیشه جهاد داشتند برای اینکه بیگانه نیاید ماها موظّفیم هم بکوشیم که نیاید هم بکوشیم این آمده را دفع کنیم آنها فقط برای دفع جهاد میکردند ما هم برای دفع، هم برای رفع اکثری ما برای رفع است وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى» [۱۱] من آن را ریاضت میدهم ریاضت یعنی ورزش، یعنی تمرین من مرتّب نفسم را تمرین می دهم خب اگر قوّه مجریه اماره بالسوء شد چه کنیم؟ اگر قوّه مجریه به قبح شد چه کنیم؟ اگر رهبری را به دست عقل عملی دادیم او امار بالحسن است او ما را به نیکی امر میکند به بدی امر نمیکند آنوقت علم بعلاوه عقل، عقل بعلاوه علم آدم صددرصد میشود مؤمن عالم عادل.

فتحصل که از علم به اندازه اقتضا کار ساخته است نه علّت تامّه یک مانع قوی و عقبه کثود در کنار است و آن بخش انگیزه است اگر در جهاد موفق شدیم در جهاد اوسط این نفس را رام کردیم «هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى» را رام کردیم، غضب را رام کردیم تعدیل کردیم و نه تعطیل، خب عالم عادل خواهیم بود نکردیم وضع همین است بنابراین نباید گفت انسان چطور صددرصد میداند و عمل میکند بله صددرصد میداند و معصیت هم میکند، خب آن

فرشته است که علمش با عمل آمیخته است ما مشکلات فراوانی داریم این راجع به کیفیت انفکاک علم از عمل. خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ حرّ عاملی را صاحب وسائل این خیلی زحمت کشیده خب آن قسمتهای فقهیاش که دیگر مشهور است و هر روایتی که او نقل کرده روح و ریحان است برای او اما این بخشی که مربوط به جهاد است ایشان در بخش جهاد در جلد پانزده و شانزدهم تقریباً بیش از سیصد صفحه این روایات نورانی اهل بیت(علیهم السلام) را که مربوط به جهاد نفس است ذکر کرده بعد هم این اخلاق، علم است نه منبر و روضهخوانی و موعظه اینکه چهار نفر دور ما جمع بشوند ما موعظه بکنیم هفتهای یک روز یا دو روز این علم نیست، علم نیست یعنی علم نیست علم یک موضوع دارد، یک محمول دارد، مبادی دارد، مسائل دارد، یک روش دارد سفارش بکنیم باتقوا باشید، مواظب باشید محبت دنیا به همتان نزنند اینها را میگویند روضهخوانی اینها را نمیگویند علم و سواد آنکه آدم ثابت میکند نفس هست و مجرد است و شئونی دارد و شئون علمی دارد شئون عملی دارد گناه سم است برای نفس این را باید بفهمد و بفهماند اینکه با منبر حل نمیشود که این است که بزرگان هم مرحوم بوعلی گفته هم در شرح حکمت الاشراق شهرزوری هست هم در گفتههای عمر بن سهلان ساوی در شرح رسالات الطیر ابن سینا هست که گفتند ما یک تقاسیم علوم داریم یک، یک تعلیم العلوم داریم دو که طلبها چه چیزی بخوانند اول، دانشگاهیها اول چه چیزی بخوانند آن قدما گفتند اول اخلاق، بعد منطق، بعد طبیعی، بعد ریاضی، بعد الهی اخلاق درسی است تا ثابت نشود این روح مجرد است، تا ثابت نشود که چندتا شعبه دارد، تا ثابت نشود این شعب کدماهایشان به علم برمیگردد کدماهایشان به عمل چه ارتباطی بین اینها و کمال آنهاست و گناه چه می کند ریشه این شأن را خشک میکند مثل این سم است که پای این نهال بریزی این را میخشکاند زردش میکند و از پا در میآورد آدم متخلّق نمیشود خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب وسائل را ایشان بیش از سیصد صفحه از جلد پانزده و شانزدهم را به این روایات نورانی اختصاص داد در جلد پانزدهم ملاحظه میفرمایید که آنکه کار میکند عمل صالح از او ساخته است علم و سواد نیست سواد پنجاه درصد قضیه را حل میکند روایات فراوانی نقل کرده در همان جلد پانزدهم صفحه ۱۸۴ روایتی را که از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل میکند این است که آن حضرت میفرماید که «قال رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) الإسلام عریان فلباسه الحياء و زینته الوفاء و مروءته العمل الصالح و عماده الورع و لكلّ شیء اساس و اساس الاسلام حبنا أهل البيت» تا آدم محبت علی و اولاد علی نداشته باشد دستش به هر چیزی باز است دیگر محبت است که حرف اول و آخر را میزند آدم چیزی را که دوست دارد خب به طرفش میرود دیگر چرا ما به طرف غذا میرویم؟ چون مطلوب ماست، چرا به طرف لباس میرویم؟ چون مطلوب ماست، چرا به طرف مسکن میرویم؟ چون مطلوب ماست، فرمود محبت علی و اولاد علی کارگشاست خب آدم واقعاً اگر نه نام، اگر کسی دوست داشته باشد که دیگر حرف اینها را مخالفت نمیکند که بنابراین پنجاه درصد قضیه اگر ما خیلی به علم بها بدهیم برای اندیشه است آن پنجاه درصد دیگر برای انگیزه است اگر این را تقویت کردیم با او میشود عالم با عمل نشد همین است دیگر. وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) برای اینکه این اخلاق را علمی کند سفارش تقوا عالمپرور نیست کسی را ملّا نمیکند مکرّر باتقوا باش، باتقوا باش این روضهخوانی است اما وجود مبارک حضرت امیر آمد گفت باتقوا باش اما راهش این است فلان قوّه‌ای که مربوط به شهوت است چندتا کار دارد آنها را انجام بده، فلان قوّه‌ای که مربوط به غضب است چندتا کار دارد آنها را انجام بده همه آنها را شعبه شعبه کرده، شأن شأن کرده حدودش را مشخص کرده. در صفحه ۱۸۶ بخشی از اینها در نهج البلاغه هم آمده در صفحه ۱۸۶ جابر از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) نقل میکند که «سئل أمير المؤمنين(عليه السلام) عن الإيمان فقال(عليه السلام) إن الله عزّ و جل جعل الإيمان على أربع دعائم على الصبر و اليقين و العدل و الجهاد فالصبر من ذلك على أربع شعب على الشوق و الإشفاق و الزهد و الترقّب الى

أَنْ قَالَ وَ الْيَقِينِ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ تَبْصِرَةُ الْفِطْنَةِ وَ تَأْوِيلُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْرِفَةُ الْعِبَرَةِ وَ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ وَ الْعَدْلُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَامِضِ الْفَهْمِ وَ غَمَرِ الْعِلْمِ وَ زَهْرَةُ الْحُكْمِ وَ رَوْضَةُ الْجِلْمِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ الْجِهَادُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الصِّدْقُ فِي الْمَوَاطِنِ وَ شَتَّانَ الْفَاسِقِينَ» [۱۲]

این «رُفَعُ عَنْ أُمَّتِي» چون به دست بزرگان ما مثل مرحوم آخوند، مرحوم شیخ و امثال ذلك آمد خبر این همه بحثهای فراوان را از این یک خط در آوردند اینها سنداً از آنها اقواست، دلالتاً از آنها اقواست محتوای اینها اصلاً قابل قیاس با حدیث رفع نیست حالا چون اینها محجور است دارد خاک میخورد ما خیال میکنیم اخلاق علمی نیست اگر روشن بشود که روح مجرد است و اینها سمّاند برای روح آنوقت معلوم میشود که علم اخلاق از این اصول قویتر نباشد کمتر نیست وجود مبارک حضرت امیر فرمود من که نمیگویم باتقوا باش آدم خوب باش اینکه دیگر علم نشد بنابراین سفارش تقوا این است اما آنچه از یونان تا حال آمده آنها شاگردان انبیای قبل بودند بر اساس الهیّت و تألّه این حرفها را زدند ما هر چه بررسی کنیم شما بررسی کنید دیگر که انسان چندتا قوّه دارد بیش از قوّه ادراک و بیش از قوّه عمل یک، این تقسیم اولی ادراک یا حس است یا وهم است یا خیال است یا کَلّی و عقل، عمل یا جذب است یا دفع اینها چون مهماند یکی به شهوت برگشت یکی به غضب برای اصلاح تک تک اینها روایات وارد شده که شهوت را چطوری مهار کنیم، عَفاف برای کجاست، سخا برای کجاست و مانند آن، غضب را چگونه تعدیل کنیم دفاع برای کجاست، جهاد برای کجاست و مانند آن بیش از این سه قوّه در انسان هست یا کمتر از این هست؟ اینکه از دیرزمان آمده گفته قوّه را شما اصلاح کنید بعد به آن مقویعلیه بدهید همین است اول آدم باید برود نزد چشمپزشک چشمش را معالجه کند که این چشم معتدل باشد نه تندبین باشد نه کندبین وقتی این چشم معتدل شد، آن گوش معتدل شد حالا دیدنیها را میبیند، شنیدنیها را میشنود آنها اول آمدند گفتند این قوّه را باید تعدیل کرد، جُربزه چیز بسیار بدی است، بلادَت چیز بسیار بدی است، زودپروازی ذهن چیز بسیار بدی است، کندپروازی ذهن چیز بسیار بدی است این را باید به حدّ حکمت آورد این قوّه را باید معتدل کرد این کاری به مقویعلیه ندارد شهوت هم همینطور است ممکن است کسی با حلال زندگی کند ولی این در بحثهای اخلاق عادل نیست یک وقت است معصوم است برای اصلاح جامعه، برای تألیف قلوب حتی نه عیال هم میگیرد با اینکه اولین عیال را در سنّ ۲۵ سالگی گرفته و آن عیال چهل ساله بود این معلوم میشود که برای شهوت نیست این برای تألیف قلوب و امثال ذلك است اما اگر کسی به آن مقدار معقول متعارف بسنده نکرد به کثرت گرایید میگویند این عادل نیست نه عدالت فقه اصغر در فقه اکبر این عادل نیست برای اینکه قوّه شهوتش بیش از مقدار لازم است در قوّه غضب هم همینطور است اگر کسی خیلی عصبانی بشود متحوّل بشود و مانند آن می گویند این عادل نیست عدل آن هسته مرکزی فهم است که تا مطلب برای او روشن نشد باور نمیکند زودپرواز هم نیست که فوراً یا نقد کند یا قبول کند یا سر تکان بدهد یا اشکال بکند مثل گنجشکی که این شاخه را هنوز تغذیه نکرده از شاخهای به شاخه دیگر میرود این جُربزه چیز بسیار بدی است، بلادَت هم چیز بسیار بدی است مطلب وقتی روشن شد میپذیرد این قوّه را میگویند حکمت نه آن مطلب را آنکه میگویند حکمت یا نظری است یا عملی آن مقویعلیه است این قوّه میشود حکمت، شهوت معتدل این قوّه معتدل که سر جایش به آن می گویند عَفَت، آن قوّه غضب معتدل نه مقویعلیه این را میگویند شجاعت که بین تهور و ترس است شجاعت بعلاوه عَفَت بعلاوه حکمت این هسته مرکزی را میگویند عدل این معنی فلسفی عدل است آنوقت این قوا که عادل شد میرود به سراغ مقویعلیه آنها اول میکوشند این قوا را اصلاح کنند یعنی این سه قوّه را در هسته مرکزیشان قرار بدهند بعد مقویعلیه خوب به اینها عطا میکنند این روایات اگر عرضه میشد و محور بحث قرار میگرفت آنوقت معلوم می شد که فاصله اینها با «رُفَعُ عَنْ أُمَّتِي» [۱۳] چقدر بود این هم

یک مطلب، بنابراین آنچه که مرحوم نراقی (رضوان الله علیه) در جامع السعادات دارد یا مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در معراج السعاده دارند برابر این تثلیث از بزرگانی که قبلاً شاگردان انبیای گذشته بودند آمده بر فرض هم اگر یک مطلب صحیحی از یک غیر مسلمان آمده باشد چون وجود مبارک حضرت امیر فرمود مطالب علمی و مطالب حق را هر جا یافتید بگیرید به این فکر نباشید که گوینده چه کسی است در مطالب علمی «أنظر الی ما قال» نه «أنظر الی من قال» نگاه نکنید ببینید چه کسی گفته در مسائل تربیتی و مدیریت هم «أنظر الی ما قال» هم «أنظر الی من قال» در ذیل این آیه ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ [۱۴] که بارها ملاحظه فرمودید از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است فرمود یکی از مصادیق طعام علم است شما می‌خواهید درس بخوانید ببینید نزد چه کسی دارید درس می‌خوانید ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ «أَيُّ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى عِلْمِهِ فَلْيَنْظُرْ عَنْ مَنْ يَتَعَلَّمُ» از چه کسی دارد یاد می‌گیرد یعنی «أنظر الی ما قال»، «أنظر الی من قال» ما می‌خواهیم اثر بپذیریم دیگر ولی در مسائل علمی آنچه که در نهج البلاغه در کلمات حکیمانه آن حکمتها به اصطلاح کلمات قصار آمده شماره ۷۹ و ۸۰ این است «و قال علیه السلام: خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجُلُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ» این برای ۷۹ شماره ۸۰ این است که حضرت فرمود: «أَلْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ» آن روز هم که گفته شد «اطلبوا العلم ولو بالصين» [۱۵] با اینکه خود حضرت مدینه العلم بود «و علی (علیه السلام) بابها» [۱۶] فرمود تا چین هم که شد بروید درست است که منظور به دنبال علم حق بروید ولی آن روز علم حق در مدینه بود دیگر در چین و امثال ذلک نبود اگر جایی یک مطلب صحیحی پیدا شد آدم میرود به دنبالش گذشته از اینکه اینها مطالب حقی بود که بزرگان از انبیای سلف (علیهم الصلاة و علیهم السلام) آموختند، خب اینکه فرمود شما میدانستید و چرا عمل نمی‌کنید این مشکل حل میشود چون مشکل داخلی ما هم هست ما چطور میشود که مطلبی را صد درصد میدانیم و معصیت میکنیم سرش این است که کار به دست علم نیست ما آنکه کار به دست اوست آن را باید اصلاح کنیم یعنی عقل عملی را آنکه گفتند ایمان و «أساس الاسلام حبنا أهل البيت» [۱۷] و مانند آن اما در قرآن کریم هم حکمت همان طوری که در اواسط همین بحث سوره مبارکه «اسراء» گذشت قرآن هم حکمت را و هم به حکمت نظری تقسیم کرد هم حکمت عملی در همین سوره مبارکه «اسراء» از آیه ۲۲ تا ۳۹ تقریباً ۲۷ صفحه مسائل حکمت نظری و حکمت عملی را بیان فرمود بعد در پایان جمع‌بندی کرد فرمود اینها حکمت است

آیه همین سوره مبارکه «اسراء» آیه ۲۱ به بعد این است آیه ۲۲ این است فرمود: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾ که توحید است، ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ که هم توحید است هم وظیفه رعایت پدر و مادر و پرهیز از عقوبت والدین بعد ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾ [۱۸] بعد هسته مرکزی اسراف و افراط و تفریط که عدل است ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً﴾ [۱۹] بعد رعایت خون مظلومان ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ﴾ [۲۰] بعد رعایت عفاف ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً﴾ [۲۱] بعد رعایت خون دیگران ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [۲۲] بعد رعایت اموال الیتاما ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ﴾ [۲۳] بعد رعایت مسائل اقتصادی و پرهیز از کمفروشی و گرانفروشی و امثال ذلک ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ الْكِيلَ إِذَا كَلَّمْتُمْ﴾ [۲۴] بعد پرهیز از حسگرایی و وهمگرایی و خیالگرایی و حرکت در مدار عقل و علم فرمود: ﴿وَلَا تَفْقُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [۲۵] بعد پرهیز از تکبر و امثال ذلک ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ [۲۶] بعد فرمود: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ [۲۷] در آن بخش به این نتیجه رسیدیم که گاهی ذات اقدس الهی اول میگوید من به فلان شخص حکمت دادم بعد حکمت را شرح میدهد این متن قبل از شرح است، گاهی شرح است بعد در پایان جمع‌بندی میکند مثل همین آیه که ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ آنجا که فرمود موحد باش حکمت

نظری، آنجا که میفرماید عقیف باش، پاک باش، عادل باش، امین باش حکمت عملی آن حکمت نظری در سوره مبارکه «لقمان» صدر مسئله این است که (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ) بعد مسائل حکمت نظری و حکمت عملی را به دنبال آن ذکر کرد که گاهی اول متن است و بعد شرح، گاهی اول شرح است و بعد جمعبندی تفاوت سوره مبارکه «اسراء» با سوره مبارکه «لقمان» همین است آنجا فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ) کذا و کذا اینجا بعد از گفتن آن حکمت‌های نظری و حکمت‌های عملی آنوقت جمعبندی کرده فرمود اینها حکمت است حکمت در اصطلاح قرآن کریم شامل فقه هم میشود فقه حکمت است، اصول حکمت است، تاریخ اسلامی حکمت است، حکمت هم حکمت است، کلام هم حکمت است، حکمت به اصطلاح قرآن غیر از حکمت به اصطلاح حوزه و دانشگاه است چه اینکه فقه به اصطلاح قرآن غیر از فقه در اصطلاح حوزوی است

۸۷۰۹۲۰۰-۱۴۱-اسرا

علل صعوبت عمل

و اما اینکه انسان هر کاری که انجام میدهد برابر با اندیشه است کار ممکن نیست بدون علم انجام بگیرد بنابراین علم سهم تعیین کننده دارد و حتماً مؤثر است این سخن حق است انسان یک موجود متفکر مختار است هیچ کاری را بدون علم انجام نمیدهد اما دهها، دهها یعنی دهها بار گفته شد که علم درجاتی دارد، عمل هم درجاتی دارد علم از احساس شروع میشود، توهم شروع میشود، تخیل شروع میشود تا به تعقل برسد عمل هم از شهوت و غضب و زیرمجموعه شهوت و غضب شروع میشود تا به عقل عملی برسد هر مرحله‌ای از علم در بخش خاص خودش اثر دارد یک آدم شهوتران او علم خیالی دارد هر صورتی که تهییج کننده باشد در او انگیزه کارهای غریزی انجام بدهد او را میاندیشد برابر آن اندیشه کار میکند کسی که دنبال مقام و جاه است بحثهای وهمی او را راهاندازی میکند توهمات او، اوهام او، مقامخواهی او اینها بخشهای شهوترانی او را تأمین میکند یا شهوت مال است، یا شهوت غریزه است، یا شهوت جاه است، یا شهوت پُستهای کلیدی دیگر است یا مانند آن، اگر کسی اهل فتن و کشتن و کشته شدن و امثال ذلک باشد کارهای غضبی و دفاعی و جنگی و رزمی را به عهده دارد این بخشهای خیال و همچنین وهم او را هدایت میکند اما اگر امامت کارهای عملی او را عقل عملی به عهده گرفت یعنی عقلی که «به یبعد الرحمٰن و یکتسب به الجنان» [۵] رهبری عقل عملی را آن عقل نظری به عهده میگیرد احساس و توهم و خیال اندیشه‌های نازلاند آنها هرگز نمیتوانند امام عقل عملی باشند آن عقل نظری که جهانبینی توحیدی دارد، معرفت الهی دارد، وحی را خوب میشناسد، نبوت را خوب میشناسد، معاد را خوب میشناسد، بهشت و جهنم را خوب میشناسد آن اندیشه‌های برین عقل عملی را رهبری میکند بنابراین انسان مثل حیوان یک متفکر مختار است در صورت شهوت و غضب عمل کردنش یا احساس و تخیل و توهم داشتنش وقتی از این مراحل گذشت «هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى» [۶] گفت آن عقلی که «به یبعد الرحمٰن و یکتسب به الجنان» آن را علم الهی رهبری میکند اینکه (الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ) است، (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) [۷] آن علم که برای عقل نظری و عقل کامل است این انگیزه یعنی عقل عملی را هدایت میکند بنابراین ممکن است کسی علم داشته باشد و عمل نکند این تفکیک برای آن است که همانطوری که ما در نشئه حس یک مجاری ادراکی داریم به نام چشم و گوش که می فهمد یعنی ادراک مفردات به عهده اینهاست و یک دست و پا داریم که فهمیده‌ها را اجرا میکنند و چهار قسم در این محدوده حس داشتیم که گاهی ممکن است بعضی افراد مجاری ادراکیشان قوی باشد یعنی چشم و گوششان قوی و مجاری تحریکیشان قوی باشد دست و پایشان هم نیرومند اینها سلیم‌الحسانند، سلیم‌التحریکانند،

سلیمالادراکاند هم خوب میشنوند، هم خوب میبینند، هم خوب کار میکنند این یک قسم، قسم دیگر آن است که دست و پایشان خیلی قوی است ولی باصره یا سامعه اینها ضعیف است نیروی ادراکیشان ضعیف است، نیروی تحریکیشان قوی است قسم سوم به عکس است که سمع و بصرشان قوی است ولی دست و پایشان فلج است، قسم چهارم این است که از هر دو جهت افتادند یعنی نه باصره و سامعه آنها قوی است، نه ید و رِجل اینها نیرومند است این چهار قسم در سطح حس هست این مطلب را در پرانتز عنایت کنید اینکه ما خسته میشویم و ما را خسته میکنند برای اینکه هر کس دید اینجا جا هست میآید مینشیند این مطلبی که یکبار گفتیم حداکثر دوبرار کافی است مکرر سؤال که این چگونه میشود علم از اندیشه جدا بشود، انسان مگر میشود بدون علم کار بکند برای اینکه اینها خیال کردند چون تفسیر است و ثواب دارد جا هست میآیند مینشینند این حواسشان جمع باشد کسی که بالأخره در سطح خارج نیست یا لااقل سطوح عالیه را نخوانده یا بدایه و نهایه نخوانده اینجا نیاید اولاست این پرانتز بسته این چهارم برای سطح ظاهر. سطح نفس هم همینطور است گاهی بخشهای ادراکی انسان قوی است خوشدرکاند، خوشفکرند، خوشاستعدادند و نیروی عملی اینها هم قوی است یعنی «ما یُعبد به الرحمن و یُکتسب به الجنان» آنها قوی است اینها عالم عادلاند اینها خوب میفهمند خوب هم عمل میکنند، قسم دوم کسانیاند که بخشهای علمیشان قوی است اما «ما یُعبد به الرحمن» آنها ضعیف است این میتواند مفسر خوب، مدرّس خوب، مصنّف خوب، پژوهشگر خوب این بتواند ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ [۸۱] را خوب تحلیل میکند اما وقتی که بیرون رفت نامحرم را دید نگاه میکند این مشکل عملی دارد آن «ما یُعبد به الرحمن» او گیر است این دست عقلش فلج است زبان گویایی دارد مقاله را خوب مینویسد، درس را خوب میگوید، پژوهش را خوب میکند و تصنیف هم دارد، تألیف هم دارد، تدریس هم دارد این مثل کسی است که چشمش خیلی تیزبین است اما دستش فلج است هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین علم و عمل نیست اگر بخواهد کار بکند از نیروی علمی مدد میگیرد اما تا کار را چه کسی به عهده بگیرد بعضیها هستند که ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ﴾ [۹۱] هر چه مطابق میلشان نیست رد میکنند این هوسمدار است این ﴿إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ این برابر خیال عمل میکند مگر ممکن است انسان کار بکند بدون علم منتها علمش گاهی وهم است، گاهی خیال است، گاهی مغالطه است، گاهی حس است و اگر عمل را عقل عملی که «به یُعبد الرحمن» و یُکتسب به الجنان» [۱۰] عهده گرفت رهبریش را عقل نظری به عهده میگیرد گاهی هم ممکن است هر دو ضعیف باشد مثل جاهل متهمّک نه میفهمد، نه میکند گاهی ممکن است بخش عملیاش خیلی قوی باشد اما بخش نظریاش ضعیف است مثل متنسک جاهل بعضی از قدما (رضوان اللهعلیهم) نقل میکردند که عدهای از مقدّسین میگفتند ما امسال ماه مبارک رمضان شد یک دوره زادالمعاد ختم داریم خدا غریق رحمت کند آنها را گفتند آخر زادالمعاد اعمال دوازده ماهه را دارد این مثل مفاتیحالجنان است دیگر اینکه مثل قرآن نیست که شما یک دور زادالمعاد ختم کردید که این بیچاره تمام اوراد و اذکاری که برای دوازده ماه بود در ماه مبارک رمضان میخواند این متنسک جاهل است یعنی بخش عملیاش قوی است اما درکش ضعیف است همانطوری که در نشئه حس انسان چهار قسماند گاهی ممکن است بینایی و شنوایی کسی خیلی قوی باشد اما دست و پایش فلج است و هیچ ارتباطی بین ادراک و تحریک نیست همین فلج بودن در عقل عملی هم هست عالم فاسق همین است یعنی بخش اندیشهاش خیلی قوی است اما وقتی که دستش به راندخواری و زیرمیزی و رومیزی رسید میبیند مشکل جدی دارد هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین علم و عمل نیست اگر خواست عمل بکند الا ولابد از علم کمک میگیرد حالا اگر در حدّ شهوت و غضب خواست عمل بکند سرمایه علمی او خیال و وهم است، اگر در قلمرو عقل عملی خواست عمل بکند سرمایه او عقل نظری و برهان و قرآن و عترت است این چهار قسم هم

این است که به رسول گرامی به پیامبرشان بالأخره میگفتند: ﴿أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ نُنَزِّلَ عَلَيْكَ كِتَابًا نَقْرُوهُ﴾ میگفتند که ما ایمان نمیآوریم مگر اینکه از نظر مسائل مالی خانهای از طلا و نقره و زر و سیم داشته باشید یا از طلا خانهای داشته باشید یا به آسمان بروید و یک کتابی از آسمان برای ما بیاورید یک امر حسی و جرمانی اگر هم این کار را بکنید مثلاً ما قبول داریم برای آنها آسمان رفتن و مشاهده آسمان جزء بهترین معجزه است بهترین کرامت در آیه محل بحث میفرماید اگر ما این بهترین کرامت را نسبت به خود اینها اعمال بکنیم ﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا﴾ اینها با بهترین معجزه پیشنهادی خودشان هم بدترین رفتار را دارند برای اینکه این دل که محور تصمیمگیری است بسته است وقتی عنصر محوری تصمیم که قلب باشد بسته است خوب شما چه توقعی دارید که تصمیم سالم گرفته بشود بقیه میماند هوا و هوس از هوا و هوس که تصمیم حق ساخته نیست که اما در سوره مبارکه «انعام» هم تا حدودی زمینه این گونه از کرامات مطرح شد در همان اوایل سوره «انعام» آیه هفت و هشت این است ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذَيْنَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ * وَ قَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أُنْزِلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ﴾ اینها یک کتاب حسی میخواهند همانطوری که باران از بالا نازل میشود کتاب حسی یک قرآنی این چنین از بالا بیفتد یک چنین کتابی میخواهند میفرماید اینکه شما میگویید: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَىٰ قُلُوبِك﴾ [۲۲] و معنای نزول تنزل است که از معدن غیب مراحل وسطی را طی کرد تا به مرحله قلب رسید ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَىٰ قُلُوبِك لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ بعد از لبان مطهر شمای پیامبر به آنها رسیده است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [۲۳] اینها را قبول ندارند میگویند یک کتابی از آسمان بیاید همانطوری که باران میآید اینطور حسی است میفرماید بر فرض ما این کار را بکنیم ﴿تَجْعَلُونَهُ قَرَارِيسَ﴾ [۲۴] اینها قرطاس قرطاس و کاغذبازی قرار میدهند اینطور نیست که حالا ما یک معجزه حسی برای اینها بیاوریم اینها کاملاً بپذیرند که غرض این است که چه کتاب حسی از آسمان بیاید چه اینها به آسمان بروند اهل ایمان نیستند منشأ آن هم همان عناد و کفری است که در درون اینها نهاده شده است ۸۴۱۲۲۱-حجر

نقطه عطف مهم تعقل است

درباره تلازم عقل و شرع که بحثش البته باز به مناسبتی خواهد آمد و در بحث فعلی ما نیست یک قاعدهای هست که «کلمه حکم به العقل حکم به الشرع» قاعده دیگر «کلمه حکم به الشرع حکم به العقل» آن یک بحث دیگری است یک بحث این است که اصلاً عقل در مقابل نقل حجت شرعی است معنای حجت شرعی این است که در قیامت بازخواست میشود ثواب و عقاب دارد مدح و ذم دارد وعده و وعید دارد اطاعت و عصیان برایش مترتب است و مانند آن یعنی چیزی را که عقل فهمیده است اگر چنانچه برابر آن عمل بشود قربۀ الی الله ثواب دارد و اگر برابر او عمل نشود عقاب دارد الآن اداره این کشور واجب است مثل اینکه هر کسی که واجب النفقه‌ای دارد اداره عائله‌اش واجب است این اصل اول این حکم فقهی است و چون واجب است تحصیل مقدماتش هم واجب است مقدمه واجب که خوب واجب است منتها واجب دیگر نیست اینکه میگویند

مقدمه واجب واجب عقلی است نه واجب شرعی باید میگفتند مقدمه واجب واجب عقلی است نه واجب نقلی و گرنه اگر عقلاً واجب شد شرعاً واجب است چه اینکه اگر نقلاً واجب شد این هم شرعاً واجب است منتها واجب شرعی دو قسم است یک واجب نفسی است که مصلحت و مفسده برای خود او است ثواب و عقاب برای خود او است یک واجب

نسبی و غیره است که اگر فلان کار مصلحت دارد چون مقدمه فلان کار است حالا خواه خودش عبادی باشد یا نباشد عبادی نباشد نظیر غسل بدن، غسل ثياب که انسان با بدن پاک با جامه پاک باید نماز بخواند عبادی باشد مثل وضو و تیمم و غسل که اینها عباداتاند واجب شرطیاند و غیرباید برای نماز واجباند و اگر کسی اینها را انجام نداد عقاب میکنند که چرا نماز صحیح نخواندی نه چرا وضو نگرفتهای معنای وجوب مقدّمی همین است وجوب نسبی همین است خوب حالا اگر کسی بنا شد عائله خودش را اداره بکند زمین هم دارد آب هم دارد و اداره عائله واجب است این میتواند کوتاهی کند بگوید خدایا شما که در قرآن نگفتید در روایت نگفتید من چگونه شیار بکنم آبیاری بکنم چقدر آبیاری بکنم چقدر بذرافشانی کنم اینها را که نگفتی یا در قیامت ذات اقدس الهی میفرماید این عقلی که من به تو دادم این فهمی که من به تو دادم اینها «مما الهمه الله» است (ما علمه الله) که در سوره «شمس» آمده است ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [۱۲۷] این به مثل «ما انزله الله» حجت شرعی است این شخص را در قیامت عقاب میکنند که چرا عائلهات را تأمین نکردی تو که آب داشتی تو که زمین داشتی چرا عائلهات را تأمین نکردی این میتواند بگوید خدایا شما که راه کشاورزی را به من در آیه نازل نکردی یا پاسخش این است که این عقلی که من به تو دادم حجت شرعی است دیگر این یک مثال ساده دولت هم به شرح ایضاً [همچنین] کشور عائله دولت است باید دولت عائله را اداره کند اگر چنانچه این فقرزدایی نشد اشتغالزایی نشد مشکلات برطرف نشد خوبان را مسئولان معاقباند در یوم القیامه اینها میتوانند بگویند خدایا شما در آیه قرآن نفرستادید در روایت هم نگفتید که ما کشور را روی صنعت اداره کنیم یا روی کشاورزی بخواهیم روی کشاورزی اداره کنیم آنها را چگونه مهار کنیم با سد آبی اداره کنیم یا با سد خاکی اگر بخواهیم با سد بتونی اداره کنیم آن طول تاج سدش چقدر باید باشد طولش چقدر باشد قطرش چقدر باشد مساحتش چقدر باشد عرضش چقدر باشد اینها را که در قرآن نگفتی که اینها را که در روایت نگفتی یا در قیامت خدا به اینها میگوید آن عقلی که ما به شما دادیم اینها (مما الهمه الله) است اینها حجت شرعی است شما که متخصص داشتید میتوانستید بفهمید که این کشور کشوری است که بخشش مثلاً صنعتی است و بخشش کشاورزی کشاورزیاش هم به این است که آنها را مهار کند مهار کردن آب هم به سدسازی است بعضی از جاها سد خاکی جواب میدهد بعضی از جاها سد بتونی جواب میدهد بعضی از جاها طول تاج اینقدر باید باشد بعضی جاها اینقدر اینها همه را عقل گفته و همه باعث بهشت و جهنم است دیگر این مدیریت میشود شرعی اگر چیزی باعث اطاعت و عصیان است ثواب و عقاب است وعده و عید است مدح و قدح است و بالأخره بهشت و جهنم است میشود حجت شرعی اینچنین نیست که عقل در مقابل شرع باشد تا بگوییم «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» خیر عقل حجت شرعی است نقل هم حجت شرعی است «کل ما حکم به النقل حجة الشرعیه کل ما» نه «کلما کل ما حکم به العقل حجة الشرعیه» نقل هم مستحضرید اینقدر باید تلاش کرد سند مشخص باشد صدور مشخص باشد جهت صدور مشخص باشد دلالت مشخص باشد معارضات داخلی و خارجی مشخص بشود تا یک روایت بشود حجت. عقل هم به شرح [همچنین] عقل هم منع دارد نقض دارد معارضه دارد همه اینها باید رفت و روب بشود تا عقل بشود حجت «کل» نه «کلما کل ما حکم به العقل حجة شرعیه کل ما حکم به النقل حجة الشرعیه» عقل در مقابل شرع نیست عقل در مقابل نقل است نقل هم در مقابل عقل است.

مطلب دیگر این است که عقل تا کجاها و چگونه باید کار بکند خود عقل راههایش را خوب بلد است میگوید من اجتهاد در نص دارم اما اجتهاد در برابر نص برای من حرام است این را عقل به خوبی میفهمد اجتهاد در قبال نص میگوید برای من حرام است چون خود عقل فهمیده که هزارها مجهول دارد که از راه وحی به دست میآید مهمترین برهان وحی و نبوت را عقل اقامه کرده اینکه در فقه و اصول مسئله ضرورت وحی و نبوت مطرح نشده بشر نبی

میخواهد بشر ولی میخواهد بشر وصی میخواهد بشر وحی خواهد بشر رسالت میخواهد بشر فرشته میخواهد اینها را عقل فهمیده آن وقت بیاید در برابر آنها برای خودش دکان باز کند اجتهاد در مقابل نص به فتوای خود عقل حرام است نقل هم تأیید کرده این را این چنین نیست که اجتهاد در مقابل عقل خود عقل بگوید جایز است - معاذالله - یا شک داشته باشد میگوید این جهنم است در برابر وحی و نبوت بخواهی حرف بزنی جهنم است اجتهاد در مقابل نص نیست یک، اجتهاد در نص است نه در مقابل نص یعنی یک «رفع ... و ما لا یعلمون» [۲۸] که آمده شما اجتهاد بکن که آن مرفوع مؤاخذه است یا حکم اگر حکم است حکم تکلیفی است یا حکم وضعی اگر حکم وضعی است و اقل و اکثر استقلالی و ارتباطی هر دو را میگیرد یا یکی را میگیرد شک در تکلیف این را میگردد یا شک در مکلف دارد این اجتهاد در نص است این کار شیخ انصاریها است اجتهاد در مقابل نص جریان متعین - معاذالله - پیش میآید که این محرم است عقلاً و نقلاً اما اجتهاد در ما لا نص فیه این چنین نیست که انسان در ما لا نص فیه فقط به براءت اکتفا بکند با پیشرفت علم مثلاً نمیداند که فلان حیوان ضرر دارد یا ندارد فلان حیوان در فلان حال ضرر دارد یا ندارد اینجا به اصالة الحل تمسک کنند بگویند «کل شیء لک حلال» [۲۹] یا نه باید متخصصانه فحص کند جستجو کند که این زیانبار است این آنفولانزای مرگی است این خطر دارد این حرام است بله اگر فحص علمی کرد اعم از عقل و نقل در ادله نقلی دلیلی بر حرمت این نیافت یک، در شواهد عقلی دلیلی بر زیانبار بودن این نیافت دو، آنوقت «کل شیء لک حلال» شامل حالش میشود وگرنه تمسک به «کل شیء لک حلال» قبل از بحث علمی متخصصانه این تمسک به عام است در شبهه مصداقیه خاص. خب چه چیزی «کل شیء لک حلال» قبل از آن یرد فیه نهی» این «ورد فیه نهی» و آن نهی در ذخیره علمی شما است برو بگرد و پیدا کن که فلان گیاه آنطور است فلان دارو آنطور است فلان حیوان آنطور است فلان. همه چیز را شارح مقدس فرمود اما همه چیز نزد همه مردم و فقها نیست همین جریان اینکه که حتی ارش خدش را فرمود ارش خدش در فقه چقدر است ارش خدش که در فقه ما نیست این نزد حضرت است اینکه فرمود همه چیز را اسلام گفته حتی ارش الخدش خوب خیلی از شما در مسائل فقهی آشنایید ارش خدش در فقه اسلام چقدر است ارشی برای آن معین شده یا ترا حضرت است؟ غرض آن است که عقل اجتهادش در نص است یک، در قبال نص عقلاً و نقلاً حرام است دو، در ما لا نص فیه نمیتواند مستقیماً براءت جاری کند یا «کل شیء لک حلال» [۳۰] جاری کند بگوید این کار حلال است چون ما فحص کردیم دلیل نقلی پیدا نکردیم بله باید فحص کنید دلیل نقلی پیدا کنید یک، جستجو کنید به کارشناسان مراجعه کنید دلیل عقلی پیدا کنید دو، اگر دلیل عقلی را فقها گفتند ما نیافتیم دلیل نقلی را فقها گفتند ما نیافتیم دلیل عقلی را هم کارشناسان گفتند ما نیافتیم آن وقت «کل شیء لک حلال» وگرنه با احتمال اینکه فلان گیاه یا فلان حیوان یا فلان کار یا فلان چیز زیانبار باشد نمیشود «کل شیء لک حلال» جاری کرد صرف اینکه ما فحص کردیم دلیل نقلی بر حرمتش نیافتیم بگوییم پس حلال است اگر دلیل نقلی نبود از یک سو و کارشناسان زیانبار بودن او را معرفی نکردند از سوی دیگر آنگاه جای تمسک به «کل شیء لک حلال» حتی تعلم ان فیه نهی ورد» قبل از آن یرد فیه نهی است ۸۴۱۲۲۱-حجر مبدا کسی خیال بکند که چون وحی معصوم است عقل معزول است وحی در دسترس زید و عمر نیست ماییم «و سواد علی بیاض» آیات قرآنی، آیات قرآنی عین وحی است این الفاظ عین وحی است اما معنای این آیه چیست شما دیدید آنچنان حالا «مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز» آنچنان این فقهای بزرگ ما به جان هم افتادند که یکی به دیگری بگوید مگر مسلمان نیستی مگر مؤمن نیستی چرا میگوید نماز جمعه واجب نیست خب بگو نماز جمعه واجب است این طور به جان هم افتادند و میافتند مگر خدا در قرآن نفرمود: ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [۲۸] آن یکی میگوید برای زمان حضور امام است از همین آیه اینچنین نیست که حالا

وحی آیه معصوم است آیه عین کلام الله است بدون کم و زیاد اینکه میگویند نه یک واوش کم نشده یک واو زیاد نشده که مثلی است این مثل از همان شمشیر برهنه ابوذرها در آمده میگویند یک واو کم و زیاد ندارد چون همان شمشیری بود که ابوذر گفت که «لا اضع السیف عن حاتفی حتی توضع الواو فی مکانها» شما این واو (وَالَّذِينَ) را بردارید و گرنه من شمشیر میکشم اینکه میگویند یک واو کم نشده یک واو زیاد نشده غرض این است که عقل اینچنین است عقل در اصول حجت است برائت عقلی دوشادوش برائت نقلی است عقل در فقه حجت است آنجایی که برای خیار و غیر خیار و دهها مشکل علمی فقهی داریم هم با روایت قابل حل است هم با عقل قابل حل است این مشکل عقد فضولی و اجازه و شرط متأخر و کشف و اینها همه به برکت عقل حل است شما ببینید میداندار بحثهای این معاملات در فقه ما همین عقل است بنابراین چه در اصول باشد عقل است چه در فقه باشد عقل است مبدا کسی خیال بکند عقل در برابر وحی است و دیروز هم اشاره شد قبلاً هم بازگو شد ما اجتهاد در نص داریم که کار اصولیین ماست بر خلاف اخباریین این چیز بسیار خوبی است باید هم باشد اجتهاد در نص یک اجتهاد در قبال نص داریم که حرام است عقلاً و نقلاً این کار «متعتان کانتا» این بود یک اجتهادی داریم در مدیریت مملکت در موضوعات هرگز نمیشود گفت فلان چیز چون نهی در آن وارد نشده ما اصالة الحلۃ جاری کنیم اصالة البرائة جاری بکنیم یک روز شما ببینید وسیلة النجاة مرحوم آقا سید ابوالحسن ملاحظه کنید بعضی کتابهای فقهی میگفتند تریاک چون ذاتاً

ضرر ندارد این کشیدنش حلال است مگر اینکه به حد ضرر برسد امروزه ثابت شد که اگر یک ذره اش به جایی راه پیدا بکند این خانمانسوز است خب اگر علم شده کارشناسی شده در مسائل اقتصادی در مسائل سیاسی در مسائل تجاری در مسائل کشاورزی در مسائل دامداری که فلان کار زیانبار است باز هم باید گفت: «کل شیء لک حلال» [۲۹] این تمسک به «کل شیء لک حلال» قبل از کار کارشناسی همان تمسک به عام قبل از فحص از مخصص است حالا یک کسی کشور به عهده اوست حالا میخواهد اداره کند این به اصالة الحلۃ تمسک بکند «کل شیء لک حلال» یا نه باید کار کارشناسی بکند متخصصان کارشناسی بکنند ببینند چه ضرر مملکت است چه چیزی سود مملکت است اگر قبل از فحص به «کل شیء لک حلال» تمسک کرد از سنخ تمسک به عام قبل از فحص از مخصص است مثل بحثهای حجامت و اینها که وارد شده حجامت چیز خوبی است نمک قبل از طعام چیز خوبی است بعد از طعام خوب است آدم میتواند فتوا بدهد مستحب است استعمال نمک مطلقاً یا از قبیل تمسک به عام و مطلق قبل از فحص از مخصص لبی است از کارشناس میپرسیم نمک برای چه کسی مستحب است؟ برای چه کسی خوب است؟ فشاردار خون خوب است کسی که به بعضی از بیماریهای دیگر مبتلاست نمک قبل از غذا برای او مستحب است؟ یا نه این عموماًت و این اطلاعات هم نظیر عموماًت دیگر و اطلاعات دیگر قابل تقیید است؟ غرض آن است که عقل را در برابر نقل نباید قرار داد یک نقل هم انبار اختلاف است حالا انشاءالله عبارت عدة الاصول شیخ طوسی را بروید بخوانید که ایشان در بحث حجیت خبر واحد میفرماید اختلاف علمای ما بیش از اختلاف شافعی و حنفی و مالکی است آن که معصوم است و احدی درباره او توهم خلاف نمیکند همان چهارده نفرند و آن که معصوم است و آن چیزی که معصوم است

وحی الهی است ۸۴۱۲۲۲-حجر

توطئه های چندگانه بخشی از آنها در آیه ۷۳ گذشت «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ» که توطئه فرهنگی بود اصراری داشتند با بهانههایی که - معاذ الله - رسول گرامی آنچه را که از ذات اقدس الهی تلقی میکنند بعضی را کم کند، بعضی را زیاد کند، بعضی را تغییر بدهد، بعضی را جابهجا کند و مانند آن این یک توطئه فرهنگی از آن ناکام ماندند دست به توطئه سیاسی، نظامی و اجتماعی زدند که حضرت را از مکه بیرون کنند یا از سرزمین حجاز بیرون کنند اینها توطئه ها بود.

مطلب دوم برای حلّ آن توطئه‌ها راه برونرفت دستوری است که ذات اقدس الهی می‌دهد می‌فرماید در برابر نیروهای مهاجم و قوی شما باید به یک قدرت لایزالی تکیه کنید دیگر اگر کسی درصدد نبرد با بیگانه است و دستش خالی است و حق هم با اوست باید با منشأ حق رابطه داشته باشد و آن دعاست و عبادت که جامع هر دو همان بندگی است تنها راهی که انسان می‌تواند از خطر بیگانه از این چهار خطری که ذکر شده است و در این سوره آمده یعنی خطر فرهنگی که با آدم رابطه داشته باشند فتوای مخالف و مطابق با میل خودشان بگیرند، تفسیر به رأی و مطابق خودشان بگیرند، توجیه مطابق با میل خودشان بگیرند این همیشه بود اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد در زمان پیغمبر بود، در زمان امام بود، در زمان نایب خاص بود، در زمان نایب عام هم هست این بیگانه‌ها تلاش و کوشش می‌کردند که از رهبران الهی فتوای دلخواه بگیرند نشد تهدید می‌کردند این تهدیدها الآن هم هست در هر عصر و دوره‌های هم بود تنها راه حلّش همان دعاست و عبادت بالأخره انسان باید به منشأ قدرت نزدیک بشود دیگر اگر «کلمه لا اله الا الله حصنی» [۱] اگر «ولایة علی بن ابیطالب (علیه السلام) حصنی» [۲] اینها حصّانند، دژند دژبان اینها هم ذات اقدس الهی است برای اینکه این «یاء» نشان می‌دهد که من دژبانم دیگر اگر فرمود: «کلمه لا اله الا الله حصنی» قلعه من است یعنی من حافظم دیگر معنا ندارد که دژ برای زید باشد دژبان عمرو باشد که فرمود این دژ من است دیگر خب اگر خدا حافظ است کسی نمی‌تواند واردان در آن قلعه را آسیب برساند که.

مطلب دوم همین بیان راه حل است یکی دعاست و یکی عبادت (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ) این نمازهای چهارگانه (وَقُرْآنَ الْفَجْرِ) این نماز صبح (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ) نماز شب این عبادت (وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ) این دعا اینها راه حل.

فصل سوم هم و عنصر سوم هم مطلب سوم این بخش هم اعلام نتیجه است (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ) یعنی تمام این راهها اثر کرده حق آمده باطل رفته، باطل رفتنی است راه رفتنش هم همین دعا و عبادت تکیه به قدرت خدای سبحان است اگر کسی بخواهد از خطر بیگانه برهد باید به یک قدرت قویتری تکیه بکند و آن قدرت قویتر قدرت الهی است. این سه مطلب مترتب متوالی در کنار هم از این بخش آیات سوره مبارکه «اسراء» استفاده می‌شود توطئه فرهنگی‌اش در بحثهای سال قبل گذشت که (وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَیْكَ لَتَفْتَرِیَ عَلَیْنَا غِیْرَهُ) [۳] همیشه همینطور بود جریان شریح قاضی همینطور بود این در جریان سیدالشهداء (سلام الله علیه) گفته شد «لا یومک کیومک یا اباعبدالله» [۴] شاید در بعضی از این مباحث مقتلی ملاحظه کردید آنجا گفته شد که خب جریان شهادت حضرت و آنطور بیرحمانه شهید کردن و سوزاندن خیمه‌ها و غارت کردن اموال و اسارت بردن این بله، خب مستحضرید در جریان حسین بنعلی در فتح او هم کمتر از این نبود منتها حالا او شهرت نداشت لذا در تاریخ ماند و گرنه حسین بنعلی در فتح از همین ائمه زیدیه آنها هم به همین سبک مبتلا شدند دیگر و در جریان حمله مغول کارهایی شده که بدتر از کربلا بود شما این تاریخ جهانگشای جُونی را که مطالعه می‌کنید می‌بینید وقتی مغول وارد این سرزمین شدند آن روز که پیک رسمی نبود بعضیها را کُشتند سرهایشان را بُریدند پوست سرشان را کُندند پر از کاه کردند در شهرها گرداندند و همه این فجایع در آن کتاب تاریخ دفن شده اینها که دیگر ماندنی نیست کسی را مُثله کردند، قطعه قطعه کردند دست و پا و اعضای سر و گردن و اینها را تقسیم کردند مقداری را دم دروازه شیراز آویزان کردند، یک مقدار دم دروازه تبریز آویزان کردند، یک مقدار هم شرق و غرب بعد در هجو اینها هم گفتند «فی الجملة به یک هفته جهانگیر شدی» همین کسی که این را مُثله کردند و قطعه قطعه کردند اینها را شما وقتی به تاریخ جهانگشای جُونی که مربوط به حمله مغول است می‌خوانید می‌بینید کارهایی شده در روی زمین بدتر از جریان کربلا منتها آنها ماندنی نبود این ماند، خب

در همین جریان فتوا گرفتند هم همینطور بود اینکه گفته شد «لا یوم کیومک یا اباعبدالله» [۵] این سه کار اساسی درباره سیدالشهداء کردند که درباره هیچ کدام از ائمه هم نکردند مدتها زیاد زحمت کشیدند علما، فقها، آن دین‌فروشان را وادار کردند تا

اباحه خون سیدالشهداء را فتوایش را بگیرند خب این کار را درباره ائمه دیگر نکردند دیگر این برای قبل از کربلا بود چقدر توطئه کردند، زحمت کشیدند تا او را مباحالدم کنند این برای اول، فصل اول.

فصل سوم هم برای سیدالشهداء (سلام الله علیه) بود که برای ائمه دیگر هم نبود فصل دوم هم که خب معروف است یعنی در جریان کربلا و غارت و کشتن و سوزاندن و اسارت. فصل اولش مدت‌ها توطئه کردند تا فتوا بگیرند که او مهدورالدم است لذا اینها که در کربلا بودند گفتند نماز شما مقبول نیست مگر شما نماز میخوانید همینهایی که از کوفه آمدند اینها که از شام نیامدند این سی هزار نفر اینها از کوفه آمدند همینهایی که پای منبر حضرت امیر بودند چون وقتی عمر سعد ملعون سوم محروم وارد کربلا شد در ظرف یک هفته تا روز عاشورا سی هزار نفر جمع شدند

اینها برای همان روستاها و اطراف کربلا بودند دیگر کسی از شام بیاید به کربلا که دیگر یک هفته نمیشود که مدتی طول میکشد. مدت‌ها کار کردند که اینها را باوراندند که حسینبنعلی - معاذ الله - خروج از دین کرده گفتند خارجی، خارجی نه یعنی از روم و زنگ و بار آمده یعنی از دین خارج شده خارجیها، خارجی یعنی خروج از دین این مدت‌ها کار شده درباره ائمه دیگر اینطور نشد، این فصل اول.

فصل سوم هم این است که مدت‌ها زحمت کشیدند از یک عده فتوا گرفتند که روز عاشورا روزه مستحب است، روز جشن است، روز مبارک است، روزی است که توبه آدم قبول شده، روزی که کشتی نوح به زمین نشسته از این چیزها را جعل کردند خیلی کار کردند درباره کربلا. فصل دوم هم که مربوط به همان قتل و غارتی است که هست لذا «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله» [۶] اختصاصی به آن صحنه بیرحمانه کشتن و غارت ندارد این توطئه‌های وسیع را اموی و مروانی انجام دادند این حرف همیشه هست یک عده مدت‌ها توطئه کردند تا از وجود مبارک پیامبر فتوای جدید بگیرند دیدند نشد، توطئه کردند او را تبعید کنند یا به هر صورتی هست از پا در بیاورند آن توطئه‌های فرهنگی، این توطئه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی همه اینها در فصل اول است راه برونرفتش هم در فصل دوم است و آن اطاعت خدا و عبادت خدا و نیایش به درگاه خداست، فصل سومش هم اعلام نتیجه است ﴿قُلْ﴾ بگو ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ بگو همه این نقشه‌ها و ترفندها بی اساس ماند و همه مقاومت‌های ما اثر کرد و همه توطئه‌های اینها نقش بر آب شد و همه مقاومت‌های ما به بار نشست بگو علناً ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ این سه فصل کاملاً به هم مرتبط، منسجم و هماهنگ است، خب.

فرمود: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ﴾ با هر حيله و براندازی نرم و مخملی تو را بالأخره از مکه بیرون کنند آن کار فرهنگیشان اثر نکرد کار سیاسی و نظامی و اینها انجام بدهند ولی بدانند که ﴿إِذَا لَا يَلْبِثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ بر فرض دست به این کار بزنند و توطئه اینها کارآمد باشد اینها هم به زودی از بین خواهند رفت ﴿سُنَّةٌ﴾ این منصوب است چون مفعول مطلق نوعی است یعنی «سَنَ الله سبحانه و تعالی سَنَةً من قد أرسلنا» این مفعول مطلق نوعی است منصوب است به آن یعنی اینطور سنت، سنت نبوی است سنت رسالی است برای انبیاست، برای مرسلین است یعنی کسی با اینها در افتد وضعش همین است ﴿سُنَّةٌ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ و این سنت ماست و سنت ما تغییرپذیر نیست آنوقت نتیجه محذوف است پس این تغییرپذیر نیست، خب حالا راه حل چیست؟

راه حل ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ بالأخره تو در کنار سفره نعمت خدا نشستنی باید شاکر باشی از او کمک بخواهی نمازهای پنجگانه که ستون دین است این را بخوان تا دعایت مستجاب باشد مگر نمیخواهی خدا کمکت بکند راهش همین است دیگر بندگی خدا راه کمکیابی است ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ این هم در کتابهای ما شیعه‌هاست، هم در کتابهای برادران اهل سنت است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَانَّهُ يَرَاكَ» [۷] که این را مقام احسان است از حضرت سؤال کردند احسان یعنی چه؟ فرمود این است که خدا را طرزی عبادت کنید که گویا او را میبینید «أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» این مقام «كَأَنَّ» است آنها که به اوج مقام بار یافتند از «كَأَنَّ» گذشت به «أَنَّ»

رسیدند آن هم وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) است که فرمود: «ما كنتُ أعبدُ ربّاً لم أَرِه» [۸] «أفأعبد ما لا أرى» [۹] و مانند آن. فرمود در همین مقام احسان که خدا را طرزی عبادت کنید که گویا او را میبینید برای اینکه اگر تو او را نمیبینی او که تو را میبیند پس اگر نگاه کنی میتوانی ببینی «عبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك»، خب. ۸۷۰۷۲۰-۱۰۲-اسرا

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً) نماز که رابطه عبد و مولاست یک سلسله برکاتی دارد که عبارت از نفی آثار منفی است یک سلسله برکاتی دارد که اثبات فضایل است نفی آثار منفی همان است که (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) [۱۰] در سوره مبارکه «معارج» هم بخشی از آثار نماز و بهره‌هایی که نمازگزاران میبرند آن را آنجا ذکر فرمود سوره مبارکه «معارج» آیه نوزده به بعد این است (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً) هلوع یعنی چه؟ یعنی (إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً) که این دو صفت رذل است و بد است (إِلَّا الْمُصَلِّينَ) خب این صفات رذل بالأخره راهحل دارد یا ندارد؟ راهحش این است راهحش نماز است معلوم میشود نماز برای اینکه جلوی جزع را بگیرد، جلوی فزع را بگیرد، جلوی هلوع را بگیرد، مَناع خیر بودن را بگیرد همه این رذایل را طرد بکند نماز برای همین است اگر این نماز را خواند و به آن برکات نرسید معلوم میشود نماز نخواند میشود (وَيَلِّ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) [۱۱] یا (عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ). (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلَّا الْمُصَلِّينَ) غالب این جملها خبریه‌ای است که به داعیه انشا القا شده یعنی «ایها المصلّون» اینچنین باشید وگرنه صرف گزارش که منظور نیست گزارش که مربی نیست (إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ) مصلّین چه کسانیاند؟ مصلّین آنها بیاند که اموالشان حساب شده است (وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيَّوْمَ الدِّينِ * وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ) اینها همه اوصاف مصلّین است پس صلات یک سلسله آثاری دارد که سلب رذایل است یک سلسله هم آثاری دارد که جلب فضایل و آیات محل بحث هم میتواند راجع به رفع خطر باشد، هم میتواند راجع به جزم منفعت، خطر توطئه فرهنگی را نماز و عبادت برطرف میکند، خطر توطئه نظامی، سیاسی، اجتماعی را نماز و دعا برطرف میکند این چهارتا خطر را که در گوش پیغمبر به صدا در آوردند و در این سه، چهار آیه قبل همین سه، چهار خطر آمده اینچنین نیست که آن خطر را ذکر بکند بعد بدون تناسب بفرماید: (أَقِمِ الصَّلَاةَ) خب رابطه‌ای باید باشد بین امر به صلات با نجات از آن توطئه‌ها این چندتا توطئه را ذکر میکند بعد فرمود راه برون رفتن (أَقِمِ الصَّلَاةَ)، خب.

بعد (جَاءَ الْحَقُّ) باطل رفت و حق آمد، خب چطور حق آمد؟ چطور باطل رفت؟ باطلها که درست است که (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ) این «الف» و «لام» میتواند برای جنس باشد همه حقها و همه باطلها اینچنیناند اما قدر متیقن مورد مخاطبش همین مطالب چهارگانه است دیگر این حق که نماز است و عبادت است و دعاست این تثبیت شده است باطل که توطئه‌های آنهاست که از آیه ۷۳ شروع شد همین است توطئه که از تو فتوا بگیرند بگوید خدا اینچنین گفته حالا خدا هر چه بر تو نازل کرده تو خودت میدانی بدان اما آنکه به درد ما میخورد بگو اینچنین نازل شده، همین.

(وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَةً) [۱۲] هر چه خودت میدانی بدان اما آنکه ما از تو می‌خواهیم این است این همیشه هست دیگر هم توطئه همیشه هست، هم این خطر همیشه هست، خب تنها حافظش همین صلات است این صلات هم همیشه هست یعنی عبادت. در اینجا فرمود این نماز آن آثار را دارد که هم آن رذایل را از تو دفع میکند ۸۷۰۷۲۰-

۱۰۲-اسرا

مشکلات گاهی مشکلات فردی و روانی و شخصی است مثل هلوع و جزوع و منوع بودن، گاهی مشکلات نظامی و اجتماعی و سیاسی است مثل (وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ) تبعید میکنند، به زندان میبرند، شکنجه میکنند این برای همین است آن بخشی که فرمود: (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) [۱۳] هم همین است دیگر یعنی بالأخره شما باید از نماز کمک بگیرید ما در بحثهای

قبل هم داشتیم که اصلاً مثل سکولار زندگی میکنیم درست است که میگوییم دین ما عین سیاست ماست سیاست ما عین دیانت ماست اما زندگی ما متأسفانه سکولار است یعنی فکر میکنیم نماز در مسجد است کاری به مسائل ندارد مشکلات در بیرون مسجد است عبادت در مسجد است نماز را ما به عنوان یک وظیفه میخوانیم خیر، این وظیفه برای آن است که مشکلات بیرون را حل کند برای اینکه ما واقعاً از چه کسی کمک بگیریم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [۱۴] خب بالأخره ما آدمهای عادی داریم که از چیزی کمک بکنیم صرفنظر نمیکنند ما هم بالأخره اگر در حدی هستیم که هر کدام ما چیزی از ما بخواهند از ما بریاید اگر دهتای آن را انجام ندهیم دوتای آن را انجام میدهیم ما روزی چندبار به خدا میگوییم کمک، کمک، کمک، کمک آن وقت او در نیابد؟! ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، دهبار شب و روز به عرض او خودش به ما گفته که از من کمک بخواه در این دعاها نورانی ماه مبارک رمضان بخشی در دعای افتتاح، بخشی در دعای ابوحزمه ثمالی به خدا عرض کردیم شما بزرگتر از آن هستی که دعوت بکنی، دستور بدهی، بگویی بخواه ما بخواهیم و تو جواب ندهی تو اعز از آن هستی، اکرم از آن هستی که ما را امر بکنی به دعا ما هم دعا بکنیم تو هم اجابت نکنی این شدنی نیست خب پس این ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ برای همین فتنههاست دیگر بنابراین میشود راهحل آنوقت نماز که میشود ستون دین دیگر ما دیگر سکولار زندگی نمیکنیم مؤمنانه زندگی میکنیم یعنی آثار نماز را در کسب ما میبینیم، در توطئه ما میبینیم، میبینیم اینها که آمدند با ما مذاکره کردند از ما رأیی میخواهند، فتوایی میخواهند، نظری میخواهند اینها را چه کسی فرستاده؟ ما بررسی میکنیم اگر حق بود به اذن الهی انجام می دهیم اگر باطل بود به وسیله نماز و از این برکت کمک میگیریم از خطر آنها نجات پیدا میکنیم این راه حل

۸۷۰۷۲۰-۱۰۲-اسرا

منشأ اختلاف یا جهل است یا سهو است یا اشتباه یا نسیان است یا فریب کاری است یا ترفند است
یا فتنه است یا دوگونه حرفزدن یا دو گونه نوشتن یا غفلت است

۸۴۱۲۱۶-حجر

مشکل تجرد شیطان و هشدار بدان

هر جا سخن از خلقت انسان است ضمن اینکه آن عظمت و ساختار درونی را برای او مطرح میکند از وجود ناامنی راه هم او را باخبر میکند که این راه ناامن استراهنها در کمیناند شیطان گفت: ﴿لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [۶] یعنی من کنار راه راست به عنوان کمین مینشینم خب باید خدای سبحان اینها را بگوید یا نگوید؟ اگر یک کتاب علمی محض باشد که انسان از چه چیزی خلق شده از چه چیزی پیدا شده بله این میشود زیستشناسی محض اما قرآن کتاب نور است که فوق علم است مسائل علمی را ذکر میکند مسائل حکمت و کلام را ذکر میکند مسئله تربیت را ذکر میکند تا هم ﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [۷] بشود و هم ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾ بالأخره باید به این سالک و مسافر بگوید رهن در کمین است یا نه باید به او بفرماید که این کمینها گاهی در درون است گاهی در بیرون اینها را باید به او بگوید دیگر لذا هر جا موارد زیادی که سخن از آفرینش انسان است ضمن اینکه عظمت و جلال و شکوه فطرت و خلقت انسان را به او بازگو میکند که تو این سرمایه سنگین را داری رهن برای غارت تو کمین کردند اگر سرمایه نداشته باشی که کسی برای غارتگری او کمین نمیکند که تو چون سرمایه سنگین داری آن رهنها برای غارت این سرمایه در کمیناند من این مثلث را تشریح میکنم تا همیشه به یادتان باشد این ﴿وَإِذْ قَالَ﴾ این ﴿إِذْ﴾ منسوب است به آن «اذکر» محذوف و مقدر یعنی «اذکر» این صحنه را همیشه بیاد بیاور انسانی هست و جنی هست و فرشتگان ما به فرشتهها و جن گفتیم خاضع باشید رهن نباشید راهنما باشید فرشتهها گفتند اطاعت، جن ﴿أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ﴾ [۸] آن وقت این درگیری و چالش

جهاد اکبر از همین جا شروع میشود خاصیت یک کتاب نور این است راهنمایی بکند (هُدًى لِلنَّاسِ) [۱] است و گر نه میشد یک کتاب زیستشناسی علمی محض خب ملاحظه فرمودید در این مثلث که سخن از انسان است و جن است و فرشته آن کسی که گرفتار حسگرایی است و با تجربه حسی پیشرفت دارد این هر سه ضلع را منکر است نسبت به فرشته که منکر است نسبت به جن که منکر است چون محسوس نیستند نسبت به انسان اصل وجودش را انکار ندارد اما (حَمًا مَسْنُونًا) باشد (وَصَلَّالٍ كَالْفَخَّارِ) [۱۰] باشد و بعد (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) باشد اینها را نمیپذیرد در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید که حس و تجربه لازم است ولی گوشه‌های از منبع معرفتشناسی است بالاتر از حس و تجربه که علوم طبیعی با آنها تأمین میشود علوم ریاضی است بالاتر حکمت و کلام است بالاتر شهود عرفانی است و سلطان همه علوم وحی انبیاء است که هیچ علمی در برابر او نیست همه رعیت او هستند چه اینکه هیچ عالمی در برابر نبی و وصی معصوم نیست بلکه امت او محسوب میشوند خب در جریان حس آنها گاهی سابقین میگفتند که چهار تا عنصر داریم یعنی عنصر خاک است و آب است و هواست و آتش حالا امروز آن عناصر چهارگانه را ممکن است به چهار عنصر دیگر تبدیل کنند یا چهارصد عنصر ولی تجربه همیشه حرف اثباتی میزند یعنی آنچه را که آزمود از او خبر میدهد هرگز توان نفی ندارد لذا حصر از تجربه ساخته نیست یعنی یک عالم تجربی نمیتواند فتوا بدهد که این است و لا غیر ممکن است در اثر تکامل علوم عناصر دیگری کشف شود او خبر ندارد فقط راه آزمایشش همین است اگر البته به حد تجربه برسد نه در حد فرضیه، فرضیه که اصلاً علم نیست اگر صد درصد بشود یا بالأخره طمأنینه آور باشد قابل اتکاست مطلب بعدی هم این است که اینها که اهل تجربه‌اند پشتوانه اینها باید برهان عقلی باشد یعنی اگر کسی بگوید (لَنْ نُوْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً) [۱۱] ما چیزی را که نیازمودیم و در آزمایشگاه ندیدیم و تجربه نکردیم باور نمیکنیم او اصلاً علم هم ندارد او فقط قضایای شخصی دارد و قضایای شخصی هم که در منطق ملاحظه فرمودید که در علوم معتبر نیست در هر علمی بالأخره یک استدلال است استدلال از یک کبرای کلی کمک میگیرد قضایای شخصی برای آن است که انسان کار روزانه‌اش را حل بکند به اصطلاح میشود علمی کاربردی اما علم نیست که بتواند بر اساس آن فتوا بدهد نظریه پردازی کند برای اینکه علم به قضایای کلی تکیه دارد و کلی را انسان با تجربه و حس و آزمایشگاه درک نمیکند کلی را عقل درک میکند آنها که به این نکته توجه کردند آمدند کلی را هم منکر شدند گفتند کلی ما نداریم مشترک لفظی است وقتی شما میگویید انسان این انسان بر هزار نفر به هزار معنا صادق است انسان در زید یعنی زید انسان در عمر یعنی عمر شما یک معنای مشترک ذهنی داشته باشید کلی بخواهید بر همه حمل کنید این نیست و میگویند شما افراد فراوانی که میبینید خیال میکنید یک معنای جامعی دارید ولی این شبیه آن است که یک مهر مشخص دستتان است این مهر را چند بار که روی این کاغذ بزنید شبیه هم درمیآید و گر نه مهر یک امر شخصی است آن کاغذ یک امر شخصی است یک عکس و انتظام هم یک امر شخصی است زدن روی کاغذ هم شخصی است یک امر کلی ما در عالم نداریم آنها که متوجه شدند که اگر کلی را بپذیرند باید معرفتشناسی تجربی را زیر پوشش معرفتشناسی تجریدی و عقلی قرار بدهند کلی را منکرند حکمت اسلامی فلسفه اسلامی مهمترین کارش این است که اولین قدم را برمیدارد میگوید کلی موجود است وقتی کلی موجود شد این موجود مجرد است وقتی که موجود مجرد شد ذهن و نفسی که این موجود مجرد را درک میکند مجرد است وقتی ثابت شد مجرد است میگوید پس نگویند «کل موجود مادی وما لا مادة له فلا وجود له» بشود افیون و افسون بگویند «الموجود علی قسمین مادی و مجرد» این راه را حکما طی کردند مخصوصاً مرحوم بوعلی در اول نمط چهارم اشارات ایشان حرفشان این است که شما وقتی که وارد یک مرکزی شدید مثلاً هزار نفر آنجا نشستند یا وارد یک باغی شدید که هزار درخت دارد یا امثال آنها اگر وارد یک محفلی شدید هزار نفر بودند شما

هزار تا گزاره دارید میگویند این انسان است آن انسان است آن انسان است هزار تا قضیه و گزاره دارید وقتی وارد باغ شدید هزار درخت بود شما هزار تا گزاره و قضیه دارید میگویند این درخت است آن درخت است آن درخت است این هزار گزاره را وقتی تحلیل میکنید میبینید ۱۰۱ معنا گیرتان میآید هزار تا موضوع قضیه است یک عدد محمول وقتی گفتید زید انسان است عمر انسان است بکر انسان است آن نودمی انسان است آن پانصدمی انسان است آن نهصد و نود و نهمی انسان است آن هزارمی انسان است هزار تا قضیه که دارید ۱۰۱ مطلب دستتان است این ۱۰۱ مطلب هزارتایش این موضوعات است آن یکی محمول است آن محموله کجاست؟ شما قضیه دارید یا نه صادق است یا نه مطابق با واقع است یا نه آن یک دانه کجاست؟ میگویند «زید انسان» است «عمر انسان» است «زید انسان» یا «هذا شجر» ذاک شجر ذلک شجر آن الشجر کجاست شما هزار قضیه دارید و ۱۰۱ معنا هزارتایش را نشان میدهند آن یکی کجاست شما اگر اهل حس و تجربه‌اید میگویند تا چیزی را ما حس نکردیم باور نمیکنیم آن ۱۰۱ را کجا احساس میکنید هیچ راهی ندارید مگر اینکه بگویید معرفتشناسی بخشی به حس و تجربه است بخشی به تجرید عقل پس الانسان که محمول بر این هزار موضوع است الشجر که محمول بر این هزار موضوع است الشجر که نیست در باغ الشجر نیست «هذا الشجر و ذاک الشجر و ذلک الشجر» است در مجلس هم الانسان نیست هذا الزید است و عمر است و بکر پس الانسان موجود است یک در مسجد و باغ هم نیست دو در صحنه جان شماس است این سه این الانسان که مجرد است در جان شماس است الا و لابد جان شما هم باید مجرد باشد برای اینکه اگر جان شما متضمن یا متمکن بود در جای معین بود شما اگر در شرق عالم و غرب عالم هم مسافرت کنید یک افرادی را پیدا کنید میگویند «هذا انسان ذاک انسان» در شرق و غرب عالم هم بروید درخت ببینید میگویند «هذا شجر و ذاک شجر» معلوم میشود الشجر نه شرقی است نه غربی الانسان نه شرقی است نه غربی روح مدرک الانسان و الاشجر هم «لا شرقیة ولا غربیة» میشود یک امر مجرد پس هم معرفتشناسی منحصر در حس و تجربه نیست راه تجرید عقل باز است هم موجود منحصر در ماده نیست دو قسم است مادی و مجرد وقتی آن کلی موجود شد و مجرد شد نفسی که کلی موجود مجرد را دفع میکند یقیناً مجرد است این خلاصه آن فصل اول نمط چهارم اشارات و تنبیهات این از کتابهای متقن فلسفی است یعنی وقتی شما وارد این دریا میشوید میبینید چهار فعل میزگرد گذاشتند با چالش جدی با یکدیگر روبه‌رو هستند متش برای مرحوم بوعلی است و جناب فخر رازی هم با تمام توان این کتاب را جرح کرده نقد کرده اشکال کرده مرحوم خواجه هم با تمام توان آمده حمایت کرده دفاع کرده مرحوم قطب رازی هم با تمام توان آمده محاکمه کرده بین الشارحین گاهی بین ماتن و شارح این صدر و ساقه این کتاب یک میزگردی است بین چهار فعل از کتابهای متقن فلسفی است اولین کاری که در نمط چهارم کرده اثبات اینکه «الموجود علی قسمین» از نظر هستیشناسی موجود دو قسم است یا مادی است یا مجرد خب آنها که گرفتار حس و تجربه‌اند اصلاً نمیتوانند علم داشته باشند برای اینکه در منطق ملاحظه فرمودید که قضایای شخصی در علوم معتبر نیست قضایای شخصی برای گزارشهای خبری خوب است که چه کسی آمده چه کسی رفته چه کسی چه چیزی گفته چه کسی چه چیزی نگفته این به درد روزنامه میخورد نه به درد علم که زید اینچنین گفته عمر آنچنان کرده علم کاری به قضایای کلی دارد خب کلی که با حس و تجربه درک نمیشود بنابراین اگر راه معرفتشناسی منحصر در حس و تجربه نبود در عقل بود از آن به بعد میشود مطالب عقلی را سامان داد به خدمت وحی و نبوت رفت و این معارف را یافت که انسان روح مجرد دارد و این روح مجرد را ذات اقدس الهی عطا کرده است و بر فرض که آن فرضیه نادرست صواب و درست باشد جریان داروینی تام باشد که یقیناً درست نشد تازه ثابت میکند که با تحول انواع میشود انسان پدید بیاید همین اما راه دیگر نیست راه دیگری برای

آفرینش انسان نیست آن را هرگز تجربه ثابت نمیکند تجربه همان طوری که بارها ملاحظه فرمودید راه خودش را طی میکند حرف خودش را میزند یعنی آنچه را که آزمود او را ثابت میکند اما راه دیگری وجود ندارد کرامت نیست دعا نیست صدقه نیست صله رحم نیست تأثیرات غیبی نیست این اصلاً در حوزه تجربه وارد نشده یک عالم منصف او برابر کار خود سخن میگوید قرآن کریم که کتابی است بین الرشد و حقّ مسلّم ضلع اصلی را انسان قرار داد فرمود فرشتگان آنها هم طاهر و مطهرند ولی بخش وسیعی از آنها برای خدمت به شماسست جن آنها که مؤمناند که هیچ آنها که کافرند که بخش وسیعی از آنها را تشکیل میدهند برای درگیری با شماسست و درگیری و جهاد هم از پاکترین نهاد جهان هستی است که هر کس به جایی رسید با مجاهدت به جایی رسید اگر شیطان نباشد اگر وسوسه نباشد اگر چالش نباشد اگر ریاضت نباشد دیگر کسی به مقام ولایت نمیرسد کسی ولی خدا میشود که در نبرد با هوا پیروز بشود این یک سازماندهی است مثل اینکه اگر مرض در عالم نباشد خب عالم عالم ناقصی است این همه پیشرفت علوم پزشکی و گیاهشناسی و داروشناسی و جراحیها که صدها دانشکده را به راه انداخت به برکت مرض است اگر مرض در عالم نبود خب که علم پیشرفت نمیکرد گرچه ما موظفیم تک تک خودمان را حفظ بکنیم مریض نباشیم ولی در هندسه خلقت مرض برکت است در هندسه آفرینش وجود شیطان لازم است گرچه ما همه ماها موظفیم که از شیطنت بپرهیزیم نه حرف او را گوش بدهیم بشویم جزء ﴿إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ [۱۲] نه باند او بشویم که بشویم _ معاذالله _ جزء شیاطین الانس ولی در اصل نظام این جهاد برکت است خب خدمتگزاران فراوانی هم باید داشته باشیم که ما را به سیر ابدمان آشنا کنند سخن در این نیست که انسان برود آسمانها آسمانها و زمین اینها بین راهاند یک روزی بساط همه اینها جمع میشود انسان است و ابدیت او مگر تمام شدنی است؟ کار ابدی و سیرابدی رهنوشه ابدی میخواهد این رهنوشه ابدی با سنگینترین جهاد همراه است این همه فرشتهها را ﴿صَفًّا صَفًّا﴾ [۱۳] در خدمت ما قرار دادند ﴿مُدَبَّرَاتٍ﴾ را در خدمت ما قرار دادند کم نیستند ملائکه که همیشه دست به دعایند این سوره مبارکه «احزاب» که فرمود ذات اقدس الهی بر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تحیت و درود میفرستد شما هم تحیت بفرستید در همان سوره دارد خدا بر شما صلوات میفرستد ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [۱۴] خدا بر مؤمنین صلوات میفرستد فرشتههای خدا بر مؤمنین صلوات میفرستند کم مقامی نیست که ملائکه بر مؤمن صلوات بفرستند ملائکه بگویند اللهم صلّ علی زید، اللهم صلّ علی عمرو بر مؤمنین تک تک مؤمنین نام میبرد و صلوات میفرستند سخن از دنیا و ده هزار سال و یک میلیون سال نیست سخن از ابدیت است این ابدیت را باید با قضاها ی ابدی تأمین کرد این همه فرشتهها را فرستاده برای اینکه خدمتگزار بشریت باشد تا خلیفه الله تربیت بشود لذا در بخشهای حساس قرآن کریم مخصوصاً در سور مبارکه مکی وقتی خلقت انسان را ذکر میکند به او هشدار میدهد که گوهری داری که به آسمان و زمین نمیشود معامله کرد آن گوهر را و رهنی هم داری که با سوابق ممتد کمین کرده که این گوهر را از تو بگیرد ولی فرشتگان فراوانی در خدمت تو هستند یاور تو هستند ﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ [۱۵] و مانند آن

۸۵۰۲۱۱-حجر

چرائی وجود صعوبتها

وقتی یک کسی کشورگشایی میکند یک وقت است که مال ارثی به او رسیده خب مال ارثی شرف نمیآورد اما کسی فتوحاتی را کرده جنگی کرده حق مسلم خود را که دیگران داشتند میبردند حفظ کرده این سرمایه دار است انسان اگر ایمانش را حفظ بکند برای اینکه با تمام مبارزهها دست و پنجه نرم کرده با مبارزها در درون و بیرون دست و پنجه نرم کرده

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ [۳۲ با «لام» توطئه قسم فرمود حتماً سوگند یاد میکنم که من انسان را در کبد آفریدم ک...بد غیر از کبد است کبد این دستگاه گوارش است ﴿کَبَدٍ﴾ یعنی درد و رنج و غوغا و فریاد و درد فرمود قسم یاد میکنم که انسان را من در درد خلق کردم این هشتاد سال باید بیچند خب اگر خودش را مست کرده بیهوش کرده مواد مخدر مصرف کرده درد را احساس نکرده که او انسان نیست این جاه مواد مخدر است این نان مواد مخدر است این نام مواد مخدر است این القاب مواد مخدر است این ثروت مواد مخدر است آدم را به خودش جذب میکند آن که در فشار است به جایی میرسد مگر آدم مرفه به جایی میرسد؟ فرمود قسم یاد میکنم انسان بما انه انسان در درد است خب کسی که دردمند نباشد انسان نیست او فشار ندارد که این مرفه بیدرد است حالا اگر هم لطف الهی شامل حالش بشود یک گوشه‌ای از بهشت را به او بدهند این دیگر خلیفه‌الله نیست ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ این اگر بخواهد علوم الهی را یاد بگیرد با فرشتگان هم صحبت باشد نامی از او بماند که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) امضا کرده «العلماء باقون ما بقی الدهر» [۳۳ این هشتاد سال باید زحمت بکشد اما همین که یک مختصری درس خوانده بگوید تورا کذا و کذا

«فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس

همین این در راه میماند خب این باید انبیا را ببیند ائمه را ببیند دیگر مثل علی بن ابیطالب غیر از پیغمبر خدا خلق نکرد حضرت رو به غسل کرد فرمود که خیلی خوش رنگی چه وقت؟ وقتی خاورمیانه در اختیار حضرت بود یعنی بعد از اینکه امپراطوری ایران فتح شد امپراطوری روم فتح شد کل خاورمیانه زیر نظر و حکومت حضرت امیر بود به غسل خطاب میکند میگوید خیلی خوش رنگی ولی من نمیدانم مزهات چیست خب از اینها عاقلتر که خدا خلق نکرده که اگر راه آن پرخوری بود داشتن، راه بود اینها میرفتند دیگر ما دلمان میخواهد هم شیخ انصاری بشویم هم همه چیزمان تأمین باشد این نیست آنکه ما را آفرید قسم خورد فرمود این هشتاد سال زحمت است اگر صد سالی زحمتاست نود سالی زحمت است ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ [۳۴ من اگر انسان است اگر ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾ [۳۵ ﴿ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ [۳۶ این «همتهم بطنهم» این حرف دیگر است اگر بخواهد خلیفه خدا باشد هشتاد سال زحمت میخواهد ولی آن کسی خلیفه‌الله است خیلی از چیزها را کمال نمیداند لذت نمیداند تا بگوید حالا من ندارم در رنجم اینچنین نیست که حالا شیخ انصاری غصه بخورد که چرا من عبایم مثلاً آنطور نیست قبایم آنطور نیست اصلاً به این فکر نیست یک مقداری که آدم بالاتر بیاید میخندد به دیگری این طور نیست که همهاش رنج باشد یک کمی که بیاید لذت علم جبران میکند غرض آن است که آنها هم مؤمن دارند جن هم مؤمن دارد فرشته‌ها هم مؤمن دارند فرشته‌ها که بالاتر از جنانند به مقام خلافت نمیرسند برای اینکه اینها مبارزه نکردند با نفس اینکه میبینید اینکه همیشه آدم را میثوراند یک کسی دارد میثوراند بالأخره در خواب و بیداری ز دست و دیده انسان همیشه فریاد دارد غوغایی در دل آدم است همیشه دارد میثوراند اگر آدم آنها را خفه کرد راحت است و گرنه خفه میشود دیگر ۸۵۰۲۱۱-حجر

اما در اینکه انسان در زحمت خلق شده است ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ این معنایش این نیست که رفاه و آسایش و اینها را آدم ترک بکند اگر کسی واقعاً در مسیر قرار بگیرد خیلی از امور را سخت نمیداند نه اینکه بر او سخت است و سختی را تحمل میکند و اما کسانی که در مسیر انسانیت نیستند در همان زندگی عادی اند در همین اوایل سوره مبارکه «حجر» گذشت که اینها متنعم و مرفه و مسرف و مطرفاند ﴿ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ﴾ [۲۱ آیه سوم سوره مبارکه «حجر» این است که فرمود اینها را رها کن اینها مشغول خوردن و بهره‌برداری و امثال اینها هستند که از اینها به عنوان مترفین یاد میشود مرفهین یاد میشود و مانند آن آنها چون

هدفی در پیش ندارند هدف اینها همان یا کَلُوا و يَمْشُوا هَدًى (يَا كُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِمَهُمُ الْأَمَلُ) است خب فرمود: (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ) معنای صلصال، معنای حمأ، معنای مسنون، معنای کالفخار مبسوطاً گذشت تکرارش لازم نیست لکن از اینکه فرمود از تراب بود و طین بود و صلصال بود و حمأ مسنون بود و صلصال کالفخار بود نشان تدریج و ترتب و طی مراحل است برای اینکه اگر خاک بخواد گل بشود گرچه مدت طولانی لازم نیست ولی اگر بخواد حمأ مسنون بشود یعنی لجن بدبو بشود یک مدتی میطلبد چون گل به این آسانی لجن بدبو نخواهد شد یک مدتی میطلبد بعد هم بخواد مسنون بشود بعد بخواد صلصال بشود بعد بخواد کالفخار بشود طول میکشد پس دفعی نبود ۸۵۰۲۱۲-حجر

لجباری

واقعاً ببینید افغانستان چه شد عراق چه شد فلسطین چه شد روزانه دارند میکشند میگویند دموکراسی و آزادی است همین است دیگر حالا چطور میشود بشر به این صورت در بیاید همین طور که میبینید وجود مبارک موسای کریم به فرعون فرمود آخر برای تو روشن شد حق با من است (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بَصَائِرٌ) [۱۹] دیگر از این شفاfter ذات اقدس الهی در موارد کوتاه و کمی آیات را به بینات یاد میکند در جریان ابراهیم خلیل و کعبه و مقام ابراهیم و اینها فرمود: (فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ) [۲۰] که واقعاً سرزمین مکه آیات بینات دارد اما و همچنین در جریان حضرت موسای کلیم فرمود: ما (تَسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) [۲۱] دادیم چیزی از این عصا که معجزه میشود و به صورت ازدهای دمان درمیآید دوباره (حُذِّهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى) [۲۲] از این شفاfter وجود مبارک موسای کلیم فرمود فرعون آخر اینها برای تو روشن شده که اینها معجزه است خب برای چرا ایمان نمیآوری؟ (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) [۲۳] الیوم فرعون عصرهم همین است خب این فلسطینی که زن و بچهشان آواره کردهاند سالهاست الان بیش از پنجاه سال نزدیک شصت سال ۵۶، ۵۵ سال است هم دارند میکشند اینها اگر از خودشان دفاع کردند بگویند شما تروریستید آخر با هیچ فرهنگی با هیچ منطقی با هیچ عقلی با هیچ نقلی جور در نمیآید در عراق هم میگویند شما را برای دموکراسی آوردیم و داریم تلاش میکنیم برای آزادی شما این کار را میکنیم این طور است دیگر غرض این است که در هر عصر و مصری هستند فرعون و نمرودها فرمود که اگر اینها روز روشن در آسمان باز بشود اینها روزانه رفت و آمد بکنند میگویند این چشمبندی است مثل اینکه الان را شما میبینید فرمود: «فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرِجُونَ لِبَاتُوا» نه شبانه بروند روز روشن در آسمان باز بشود رفت و آمد بکنند میگویند چشمبندی است و سحر است اینها این طورند (وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرِجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ) (إِنَّمَا) هم میگوید میگویند این فقط چشم بندی است (إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ) اما سؤالهایی که شده عنایت کنید آن کتابهایی کتابهای فراوانی در حفظ قرآن صیانت قرآن از تحریف نوشته شده به برکت انقلاب و خونهای پاک شهدا اما اگر این نزاهت و آن صیانت و آن کتابهایی که در نزاهت قرآن از تحریف تألیف شده ملاحظه فرمایید و این هشت ده فصلی که سیدنا الاستاذ (رضوان الله علیه) تبیین کردهاند ملاحظه فرمایید برخی از شبهات حل میشود یکی از سؤالها این است خب قرآن محفوظ است نزد وجود مبارک ولی عصر است چه عیب دارد خب قرآنی که خدمت ولی عصر (سلام الله علیه) است مثل قرآنی که در لوح محفوظ است مشکل جامعه را حل نمیکند خدا میفرماید که (شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ) [۲۴] برای مردم نازل شده نه اینکه نزد امام زمان غایب باشد و در دسترس مردم نباشد قرآن را برای هدایت مردم نازل کردیم نه اینکه در یک جایی ذخیره باشد خب پس این چرا نازل شده خب اگر میخواست خدمت در نزد حضرت

مرض استکبار

درباره علم قرآن کریم فرمود که بعضیها علمشان به اندازه پول خرد است همین یک مختصر پول خرد در جیبشان است و پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) در سوره مبارکه «نجم» آیه ۲۹ و ۳۰ به این صورت فرمود در آیه ۲۸ فرمود: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ بعد فرمود: ﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا﴾ آنها که از یاد ما رو برگرداندند تو اعراض بکن اینهایی که ﴿وَلَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾ از آنها اعراض بکن، چرا؟ برای اینکه ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ علمشان همین است اینها تا قبر را فقط میشناسند از آن به بعد چه خبر است؟ همین شصت، هفتاد سال را میشناسند اینها از ابد خبر ندارند، از گذشته خبر ندارند خب اگر مهاجری داشته باشیم، مسافری داشته باشیم از راه دور آمده به راه دور دارد می رود که میلیارد ها سال به حساب او اندک است اگر کسی شصت، هفتاد سالش را ببیند به او میگویند به اندازه پول خرد سرمایه دارد فرمود اینها مبلغ علمشان همین است اینها چه میدانند بعد چه میشود؟ کجا میروند؟ ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى﴾ اینها را عالم نمیدانند اصلاً قرآن کریم بر خیهها هم که در علوم حسّی و تجربی پیشرفت کردهاند این میتواند معمار خوبی باشد، سد خوبی بسازد یا بیماری را درمان بکند کارهای علوم طبیعی را بلد است و اما انسان را نمیتواند بشناسد خیلی از اینها واقعاً انسان را نمیتواند بشناسند میبینید عصا ره محصولاتشان و علومشان همان آزمایشگاه موش است اینها خیال میکنند انسان حیوانی است که حرف میزند همین دیگر حالا انسان مرضهای خاص دارد، راه خاص دارد برای درمان او، ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [۱۰] اینکه برای چنین طبیعی مطرح نیست این منتظر است که جواب آزمایشگاه موش را بگیرد

همان را هم درباره انسان پیاده کند همایشهای سنگینی هم میگذارند برای تشخیص بیماریهای مشترک انسان و دام و همین، اما حالا به ایشان بگویی قرآن کریم میگوید اگر مردی همسر دارد نامحرم را نگاه کرد این مرد مریض است این حالیش نمیشود که فرمود: ﴿لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ [۱۱] اگر کسی نگاه به نامحرم میکند مریض است اینها اصلاً حالیشان نمیشود میگویند این حرفها چیست چطور میشود آدم مریض است؟ اگر در سوره مبارکه «مائده» فرمود اینها که دلشان میخواهد بیگانه نسبت به اینها لبخند بزند میگویند چرا ما ارتباطمان را با استکبار جهانی بد بکنیم؟ در مدینه هم همینطور بودند اینها رابطهمشان را مرموزانه با مشرکین مکه حفظ میکردند میگفتند ممکن است - معاذ الله - اسلام شکست بخورد، پیامبر شکست بخورد، مسلمین شکست بخورند ما چرا رابطه مان را با مشرکین بد بکنیم در سوره مبارکه «مائده» فرمود اینها یک مرض سیاسی دارند ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبَهُمْ أَوْ يَاسِرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾ [۱۲] اینها مریضاند خب این برای این صاحبان علوم تجربی شما دانشکده پزشکی سری بزنید اینها برای آنها قابل درک نیست میگویند این تشبیه است، خیر تشبیه نیست این ویروسی است اینها انسان را واقعاً نشناختند که «الانسان من هو»، «الانسان ما هو» لذا فرمود اینها علمشان به اندازه پول خرد است اینها را رها کن. در سوره مبارکه «غافر» آیه ۸۳ مشابه همین مضمون را دارد فرمود: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ همین علمی که دارند به همین بسنده کردند خوشحالاند خب بابا این مشکل شما را تا کجا میتواند حل بکند آن علم اساسی را که ندارید آن انسانشناسی را که ندارید، انسان کیست؟ چطور با عالم باید رابطه داشته باشد؟ تعاملش با جهان چطور باید باشد؟ گذشتهاش چیست؟ آیندهاش چیست؟ اینها را که ندارید آنچه که باعث فرح و نشاط شماس است همین است اما آنهایی که عالمان راستیاند و علم واقعی دارند وقتی آیات الهی را شنیدند یا ﴿تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ

(مِنَ الدَّمْعِ) ۱۳۱ است یا (يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجْدًا) است، (يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِن كَان وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا) است، (وَيَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا) است اینها میشود علمِ حقیقی علمِ آن است که انسان را به معلّمش نزدیک بکند و هو الله سبحانه و تعالی. بنابراین فرمود آنهايي که قبلاً از علوم الهی برخوردار بودند آنها میپذیرند. در جریان قارون هم همینطور بود سوره مبارکه «قصص» آیه ۷۸ و ۷۹ مشابه همین مطلب هست در آیه ۷۸ وقتی وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) به قارون فرمود: (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ * قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي) من خودم زحمت کشیدم اقتصاد بلد بودم سرمایه‌دار شدم همین حرفی که خلیلیها - معاذ الله -

میزنند اینها اسلامی حرف میزنند ولی قارونی فکر میکنند آن کسی میگوید من خودم زحمت کشیدم، خودم فراهم کردم همین است دیگر اما اگر بر اساس ﴿مَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾ [۱۴] سخن بگوید که نمیگویند من خودم پیدا کردم که میگوید خدا عنایت کرده این امانتها را به ما داده، خب ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ بعد ذات اقدس الهی در عصر موسای کلیم نسبت به او فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ دُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾ [۱۵] با آن جلال و شکوه که حرکت میکرد توده ناآگاه میگفتند ای کاش ما هم وضع تجمّلگرایی قارون را میداشتیم ﴿قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ [۱۶] اما ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ آن علمای راستین فرمود: ﴿وَيَلَّكُمُ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ [۱۷] شما به دنبال چه چیزی میگردید این یک مقدار سنگ زرد و سفید جمع کرده بعد هم با دست تهی میرود این علما همیشه رهبری جامعه را به عهده داشتند در این قسمت ﴿قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَّكُمُ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ﴾ در قسمتی که محلّ بحث است در «سوره مبارکه «اسراء» عالمان مسیحی و یهودی و زرتشتی و صائبین و بالآخره ملل و نحل قبلی اینها بیصبرانه منتظر نزول وحی و آمدن وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند همین که آمدند خوشحال شدند اشک شوق ریختند و ایمان آوردند این علما هم درباره مشرکان که عقیده سوء داشتند رهبری اعتقادی را به عهده گرفتند، هم درباره توده ناآگاهی که قارون را متنعم میدانست، مرقّه میپنداشت، کامل میپنداشت، بهرهور میپنداشت نسبت به آنها هشدار دادند هم توده مردم را آگاهی دادند که شرف در کوثر است نه تکاثر این یک، و هم توده مردم را آگاهی دادند که شرف در توحید است نه شرک این دو، همیشه کار رهبران الهی این بود، اگر یک وقت علمای جامعه کوتاه آمدند ذات اقدس الهی نگرانی وحی خودش را، گلايه وحی خودش را از این علما اظهار میکند میفرماید: ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ﴾ [۱۸] چرا علما جلوی آنها را نگرفتند فرمود اگر ﴿أُولَؤُا بَقِيَّةٌ﴾ [۱۹] وظیفه خودش را عمل میکرد اینها آلوده نمیشدند اینکه وجود مبارک حضرت امیر دارد «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ» [۲۰] عالمان دین برای همیشه باقیاند که الآن بعد از گذشت هزار سال شما میبینید روزانه میگویید شیخ طوسی (رحمه الله) چنین فرمود، سیدمرتضی (رضوان الله چنین فرمود، سید رضی (رضوان الله علیه) چنین فرمود خب هزار سال است اینها به عظمت نامشان هست دیگر بعد هم انشاءالله خب این کم نیست دیگر آدم عمر هزار ساله دارد میکند دیگر آنها را میگویند فرمود: «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ» این بیان حضرت امیر که فرمود: «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ» از این آیه گرفته شده

خدای سبحان از علمای دین به ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ [۲۱] یاد کرده آدمهای عاقل را قرآن میگوید «اولوالعقل» آدمهای بصیر را میگوید «اولوالأبصار» فرمود: ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ اینها والی بقایاند، ولی بقایاند اینها ماندگارند، اینها چهره ماندگارند چرا اینها جلوی مردم را نگرفتند؟ ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمُ﴾ [۲۲] در بخش دیگر فرمود چرا ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ جلوی اینها را نگرفتند ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ مثل ﴿أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾، ﴿أُولَى الْأَبْصَارِ﴾ ما به چه کسی میگوییم «اولوالأبصار» به

چه کسی میگوید «اولوا الألباب»؟ کسی که لیبیب خوبی باشد، بصیر خوبی باشد، به چه کسی میگوییم «أولوا بقیة» کسی که چهره ماندگار باشد کسی که خدا امضا بکند که او میماند و مردان الهی میمانند خب حالا عمر وجود مبارک نوح عمر هزار ساله کرده یا بیش از هزار سال اما آن عمر منشأ برکت نبود وحی و نبوت و رسالتش برکت بود که هنوز هم زنده است و تجلیلی که قرآن کریم از نوح کرده از هیچ پیامبری نکرده نسبت به انبیای دیگر درباره ابراهیم، درباره موسی، درباره هارون (سلام الله علیهم) فرمود: «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ» [۲۳، سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ] [۲۴، سَلَامٌ عَلَى] کذا و کذا اما هیچ کدام را با پسوند جهانی سلام نفرستاد تنها کسی که به او با پسوند جهانی سلام فرستاد وجود مبارک نوح است فرمود: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» [۲۵] این کم شرف است میشود چهره جهانی آن هم وقتی خدا امضا کرده جهانی یعنی جهانی دیگر، خب «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» اول تا آخر قرآن این تعبیر بلند مخصوص نوح (سلام الله علیه) است برای اینکه او از همه بیشتر رنج دید بنابراین عالمان دین به تعبیر قرآن کریم «أولوا بقیة» اند خب همه ما میخواهیم بمانیم حیف است که آدم هفتاد، هشتاد سال زندگی کند چه عیب دارد که ما هزار سال بمانیم، دو هزار سال بمانیم الآن شما میبینید روزانه هفت، هشت هزار نفر حداقل میگویند قال الشهید (رحمه الله)، قال الشهید (رحمه الله) این عمر است دیگر این فخر نیست روزی ده هزار نفر بگویند شهید (رحمه الله) حوزههای علمی اینها که شرح لمعه تدریس میکنند یا درس میخوانند یا بحث میکنند حداقل حوزههای علمی قم و مشهد و شهرهای دیگر حداقل ده هزار نفر با شرح لمعه کار دارند دیگر قال الشهید (رحمه الله)، قال الشهید (رحمه الله)، خب این عمر منشأ برکت است دیگر این را قرآن فرمود: «أولوا بقیة» ذات اقدس الهی به پیامبر این دو پیام را فرستاد فرمود یکی به مردم بگو «آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» هیچ اثری ندارد برای اینکه مردان الهی و علمای راستین ایمان میآورند، پیام دوم یک تسلی و دلداری به شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که نگران نباش اینها اگر ایمان نیاورند بهتر از اینها ایمان میآورند و ایمانشان هم با اشک همراه است این اشک همان است که در دعای نورانی کمیل آمده «و سلاحه البكاء» کسی که اهل اشک نیست میدانید که به سختی به جایی برسد چون وسیله ندارد مسلح نیست آدمی که مسلح نباشد در جهاد اوسط یا اکبر با چه چیزی میجنگد؟ برای جنگ با دشمن بیرون گفتند آهن لازم است که خب شمشیر و اینها لازم است اما برای جنگ با دشمن درون آهن لازم است نه آهن آنجا جای سختی نیست آنجا جای ناله و اشک است «و سلاحه البكاء» خب اینها را فرمود مسلحاند دیگر اگر در دعای نورانی کمیل آمده «و سلاحه البكاء» برای اینکه اینجا ذات اقدس الهی فرمود اینها با گریه به طرف قرآن میآیند «بَبْكُون» منتها آنجا که حضرت نفرمود سلاح البكاء حزن است یا خوف است ممکن است گریه شوق هم باشد حالا تا کسی که گریه میکند در دعای کمیل چه گروهی باشد اگر «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» عبادت می کند گریه او خائفانه است، اگر «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» دعا می کند گریه او مشتاقانه است و اگر «حُبًّا لِلَّهِ» دعای کمیل را میخواند محبانه و شکرانه است بالأخره شاکرانه است تا خودش چطور باشد اینجا هم همینطور است دیگر اینجا ظاهرش این است اینها گریه شوق داشتند چون آن آیههای که دارد «تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيزُ مِنَ الدَّمْعِ» [۲۶] از شوق اینها سخن به میان آورده، خب

۱۰۱-۸۷۱-۱۴۶-اسرا

گناهان عملی هم منشأ اگر کسی با تصمیم و اراده گناه نکند که «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعٌ» [۲۲] بر اساس علم و عمد کار میکند دیگر اگر بر اساس سهو باشد، بر اساس خطا باشد، بر اساس نسیان باشد، بر اساس اضطراب باشد، بر اساس الجا باشد، بر اساس اکراه باشد، بر اساس اجبار باشد «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي» اینکه گناه نیست اما کسی عالماً عامداً گناه میکند از.

پرسش: آنکه شرب خمر میکند خب.

پاسخ: نه، میداند خمر است یا نه؟ میداند حرام است یا نه؟ اگر نمیداند خمر است یا نمیداند حرام است بله، اما وقتی میداند یعنی در برابر وحی ایستاده دیگر این در بحثهای قبل هم از جناب صدرالدین قونوی نقل شده که هیچ کسی معصیت نمیکند مگر اینکه در برابر خدا ایستاده برای اینکه اگر کسی معصیت کرده مال مردم خورده، شرب خمر کرده، قمار کرده اگر سهو باشد، نسیان باشد، خطا باشد، جهل باشد، اضطرار باشد، الجا باشد، اجبار باشد، اکراه باشد بر اساس حدیث «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعٌ» [۲۳] این اصلاً معصیت نیست آنوقتی معصیت است که میداند این راجحیت حرام کرده و برای معالجه و درمان هم نیست و فراموش هم نکرده اشتباهاً هم نمیکند حرف جناب صدرالدین این است که وقتی شما گناه را تحلیل میکنید کسی که دارد نامحرم را نگاه میکند این اینچنین نیست که ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ را ندیده باشد این معنایش این است که خدایا تو گفתי نگاه نکن من هم میدانم گفתי، من هم میدانم حرام است ولی میخواهم نگاه بکنم بازگشت هر گناه ایستادن در برابر مولاست اینکه فرمود: ﴿مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [۲۴] این است فرمود اکثر مؤمنین، مشرکانند نه معصیتکار یک وقت گفت ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [۲۵]، ﴿أَكْثَرُهُمْ﴾ کذا و کذا این است اکثر مؤمنین مشرکانند منتها چون شرکشان تحلیلی و ضعیف است قابل بخشش است و گرنه انسان اگر عالم نباشد عامد نباشد در برابر قانون نایستد که معصیت نیست این سم برای روح برای آن علم و عمدش است این بدنش آسیب میبیند حالا بر فرض بدن آسیب نبیند یک قطره بخواهد بخورد یک قطره آسیب نمیرساند اما همین که میخواهد در برابر قرآن بایستد این سم روح است به خدا میگوید تو گفתי حرام است مگر شیطان چه چیزی گفت؟ شیطان به تعبیر شیخنا الاستاد مرحوم آقای حکیم الهی قمشهاش «جرمش این بود که در آینه عکس تو ندید *** ورنه بر بوالبشری ترک سجود این همه نیست» اینکه ملعون ازل و ابد میشود نه برای اینکه سجده نکرده خب خلیها سجده نمیکند، نماز نمیخوانند، روزه نمیگیرند اما ملعون ازل و ابد نیستند اما این دهن به دهن شدن به خدا گفت بله نظر تو این است ولی نظر من چیز دیگر است خب از این گناه بدتر دیگه چیست؟ آن استکبار او را به عذاب الیم گرفتار کرده نه این معصیت خب معصیتهای دیگر هم هست قتل و آدمکشی که از آن ترک سجده بدتر است که خب اگر کسی قاتل بود که ملعون ازل و ابد نمیشود اما این در برابر خدا بگوید که به نظر من ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ [۲۶] این تمام خطر از همینجاست هر جا سخن از ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ است این تربیون شیطان است در جریان طالوت و جالوت و داود (سلام الله علیه) که ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾ [۲۷] آنجا عدهای گفتند که طالوت نمیتواند رهبری ما را به عهده بگیرد ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ﴾ [۲۸] در این بخش سوره مبارکه «بقره» این بحث مبسوطاً گذشت که این حرف، حرف شیطان است هر جا سخن از من و منیت پیش آمد ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ شد معلوم میشود تربیون شیطان است ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ﴾ شد معلوم میشود تربیون شیطان است بنابراین کسی که معصیت میکند به جسمش بله ضرر میرساند گاهی هم ممکن است اصلاً به جسمش ضرر نرساند برای اینکه یک قطره شراب که ضرر نمیرساند اما وقتی که میداند در برابر وحی دارد میایستد این استکبار است این استکبار سم است برای روح، خب اگر به قاری قرآن میگویند «إِقْرَأْ وَارْقُ» [۲۹] ناظر به همان است عدهای گفتند که ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً﴾ که در همین سوره مبارکه «اسراء» چند روز قبل گذشت آیه نود همین سوره مبارکه «اسراء» بود ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً﴾ ذات اقدس الهی به پیامبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) فرمود به اینها بگو چه ایمان بیاورید چه بیاورید برای ما بیتفاوت است آن مردان خردمند و خردورز منتظر وحی بودند و ایمان آوردند و ایمان میآوردند ﴿قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا﴾ چه ایمان بیاورید، چه ایمان نیاورید

برای ما فرق نمیکند اما ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً﴾ آنهايي که شاگردان انبیای قبل بودند و عالم بودند و خردمند بودند و منتظر ظهور وحی جدید بودند همین که آیات الهی را شنیدند به

خاک میافتند اینها چانهشان به زمین میافتد چون وقتی انسان بخواهد به خاک بیفتد مگر اینکه سرش را خم کند اولین عضوی که به زمین میخورد چانه است فرمود: ﴿يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ﴾ اذقان یعنی این ذقنها و چانهها، چانه‌اش به خاک میافتد برای اینکه اینها خاکسارند اینها میخواهند متواضع باشند نه مستکبر حالا شما ایمان نیاوردید آنها، گفتید: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً﴾ [۳۰] خب نشد، نشد ﴿قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ﴾ نزول قرآن گرچه در مجمعالبيان و بخشی از تفسیرهای دیگر خصوص یهودیها را مصداق ذکر کردند ولی به تعبیر سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) اطلاقش شامل همه علمای قبل از قرآن میشود چه یهودی، چه مسیحی، چه زرتشتی، چه صاحب آیین دیگر ﴿إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً﴾ ۹۳۰-۸۷۰-۱۴۵-اسرا

نتیجه گیری :

اولین گام برای بهره گیری و استفاده از هر چیز شناخت صحیح آن است تا به دنبال آن با ایجاد اراده و عزم مورد نیاز موجب عملگری و بروز تاثیر شایسته در آن موضوع شود. این مهم نهایتاً با عبور از تصفیه خانه و تسویه خانه تعقل صورت میگیرد بنابراین در این بخش ما به اشکال و صورتهائی که موجب بروز علل سختی هائی است که در انجام عمل با آن روبرو هستیم تا حدودی آشنا شدیم و سعی نمودیم از این آگاهی در صدد غلبه و سازگاری با این عوامل در هدف اصلی که همان رسیدن به اجرا و عمل با وجود این مشکلات و سختیها است قرار گیریم.

چنانکه که گفته شد این مفاهیم عمدتاً در واژه‌های هوا هوس میل لذت زودگذر از یک طرف، و از طرف دیگر تحریکات و اغوای شیطان تعبیر میگردد.

اصلی ترین عامل بازدارنده و برطرف کننده این سختیها، اراده و نیت و عزم انسان است که البته بایستی به مراتب با تمرین و ممارست متناسب با مقامات مورد انتظار شخص تقویت شود تا به مرحله جزم در آید.